

Takhasos

Monthly 186.187

تخصص
هنامه
شماره ۱۸۶ / ۱۸۷ دور سوم دلو / حوت ۱۴۰۲ خورشیدی
مطلبی یا فیروزی / مارچ - ۲۰۲۴ - میلادی

پوشه
دوره نامه

ماہنامہ
تخصص
روزانه نشریات آذربایجان



دورمی های
یمنیت رئیس شورای
مختصان حرارت



استاد رهیاب روحت شاد!

شورای متخصصان یکی از مؤسسين و شخصيت توانمند و با انگيزه خود را از دست داد. تلاش‌ها و کارکردهای اضافه از دو دهه فعاليت شورای متخصصان محصول فکر و اندیشه و پشتکار شخصيت‌های اندیشمندی چون استاد محمد ناصر رهیاب بوده است.

استاد رهیاب جز اولین بنیانگذاران شورا و همچنان در رهبری آن قرار داشت، دانش شجاعت، پاک نفسی، پشتکار، جسارت اخلاقی فوق العاده، استغنا، شوخ طبعی شکسته نفسی و جدیت و قاطع بودن از خصوصیات بارز استاد رهیاب بود که جایگاهش را در سطح رهبری شورا تثبیت ساخته بود. نوشته‌های استاد در مجله تخصص، سخنرانی‌های استاد در محافل و مراسم متعدد جر و بحث‌های استاد در جلسات شورا و ملاقات‌های عمده با مسوولین بلند پایه داخلی و خارجی دقت‌شان در تهیه و تدوین مطالب مجله تخصص، مدیریت‌شان در اداره شورا، نقش اساسی در ایجاد، رشد، تقویت و تداوم کار شورای متخصصان داشته است.

همه‌ی ما روزی سر انجام از این دنیا می‌رویم ولی آنچه مهم است این است که در طول حیات خویش عنصر مفید و مؤثر برای خانواده، محیط ماحول، و جامعه بشری بوده باشیم.

گاهی شرایطی مساعی می‌شود که می‌توانیم خیلی مؤثرتر عمل کنیم و گاهی هم شاید شرایط طوریت که نتوانیم خیلی موفق باشیم ولی آنچه مهم است باید نیت خیر و صلاح را برای همنوعان خود داشته باشیم و در راه خدمتگذاری صادقانه تلاش ورزیم، انسان برای عبادت آفریده شد، و بهترین عبادت خدمت به خلق الله است.

استاد رهیاب در حصه تربیه جوانان در طول عمر خود خدمات بزرگی از طریق دانشگاه‌ها انجام دادند، در عرصه غنای ادبیات فارسی دری و شعر و شاعری از طریق انجمن ادبی هرات نقش بارزی داشته‌اند.

و در بخش مبارزات مدنی، حق طلبی، تخصص گرایي، مبارزه با فساد و تملق و عوام‌فریبی در شورای متخصصان توانمندی و استعداد خود را بارها به نمایش گذاشت.

عدم حضور استاد رهیاب به معنی واقعی کلمه یک ضایعه بزرگ برای همه‌ی ما بود زیرا آثار علمی با ارزش و واقعی می‌آفرید، عملاً رهبری یک نهاد اکادمیک خصوصی را بدوش داشت، در بخش ماستری فاکولته ادبیات دانشگاه پوهنتون هرات تدریس می‌کرد.

نقش رهبری را در شورای متخصصان و انجمن ادبی هرات داشت و در همه محافل و برنامه‌های رسمی و غیر رسمی حضور فعال می‌داشت در مجموع وجودشان تا آخرین لحظه حیات مصدر خیر به جامعه بود.

وقتی چنین شخصیت مؤثر و فعال در جامعه به ابدیت می‌پیوندد می‌شود ضایعه بزرگ برای جامعه!

عمرشان همین قدر بوده ما راضی هستیم به رضای الله سبحانه تعالی

خداوند بزرگ روح و روان استاد عزیز مانرا شاد داشته باشد، امیدواریم تربیه یافتگان‌شان در عرصه‌های مختلف علمی جایگاه‌شان را خالی نگذارند. ما آنچه در توان داریم در راه تحقق اهداف مشترک مان با استاد رهیاب ادامه می‌دهیم، امیدواریم رویاهای استاد رهیاب در راه ایجاد جامعه مرفه عاری از تبعیض و تعصب که در آن به مقام والای انسان احترام گذاشته شود و نیازمندی‌های مادی و معنوی شهروندان آن به وجه احسن تأمین گردد با تلاش‌های همه‌ی ما انشاءالله تحقق یابد!

عناوین

- | | | |
|-------------------|---------|---------|
| ۱۸..... | ۱۴..... | ۱..... |
| ۱۹..... | ۱۵..... | ۲..... |
| ۲۰..... | ۱۶..... | ۳..... |
| ۲۱..... | ۱۷..... | ۴..... |
| ۲۲..... | ۱۸..... | ۵..... |
| ۲۴ و ۲۳..... | ۱۹..... | ۶..... |
| ۲۵..... | ۲۰..... | ۷..... |
| ۲۶..... | ۲۱..... | ۸..... |
| ۲۷..... | ۲۲..... | ۹..... |
| ۲۸..... | ۲۳..... | ۱۰..... |
| ۲۹..... | ۲۴..... | ۱۱..... |
| ۳۰ و ۳۱ و ۳۲..... | ۲۵..... | ۱۲..... |
| | | ۱۳..... |
| | | ۱۴..... |
| | | ۱۵..... |
| | | ۱۶..... |
| | | ۱۷..... |

صاحب امتیاز: شورای متخصصان

مدیر مسئول: الحاج محمد رفیق شهر

هیئت تحریر: سید معیدالحق موحدی، عبدالرحیم امید،

داکتر عبدالقیوم قائم، انور شاه یوسفی و صلاح‌الدین جامی.

گزارشگر: کبرا سالاری

طراح جلد و صفحه آرایی: عبدالحق مرادی

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت ۲۰ افغانی

نشانی: دفتر شورای متخصصان هرات،

جاده بهزاد «بهزاد ۵»



زنده‌گی نامه استاد از زبان خود استاد

محمد ناصر ره‌یاب فرزند میرزا غلام رسول، متولد ۳ عقرب سال ۱۳۳۳ استاد زبان و ادبیات فارسی دری و رییس دانشگاه خصوصی غالب در شهر هرات می‌باشم. در روستای برناباد ولسوالی غوریان ولایت هرات در خانواده‌ای مرفه و علاقه‌مند به فراگرفتن دانش و ادب چشم به جهان گشودم. در آن زمان ولسوالی غوریان حکمرانی کلان داشت و منطقه‌های ازنده‌جان، کهسان و شیندند را نیز در بر می‌گرفت، پدرم رییس بلدیة غوریان و ارباب روستای برناباد و یکی از بزرگان جامعه آن روزگارن به شمار می‌رفت. به همین دلیل همه ایشان را به لقب «ارباب رییس» می‌شناختند؛ هنوز که هفتاد سال دارم هم روستاییانم مرا بچه ارباب رییس یاد می‌کنند. مکتب ابتدایی را در برناباد خواندم و در همان دوره، معلم خانگی داشتم به نام لطف‌الله خان که خدایش بیمارزاد، عجب مرد باخدا و مسؤولیت پذیری، بود. آن بزرگوار در یادگیری بهتر و بیش‌تر درس‌های مکتب به من بسیار بسیار کمک می‌کرد البته کوشش‌های معلم شایسته‌ام سلطان احمد خان هرگز فراموش شدنی نیست. او عاشق شاگردان‌اش بود، چنان توانا بود که شاگردان‌اش در صنف سوم خواندن و نوشتن را یاد می‌گرفتند. از برکت چنین نعمت‌های خدادادی سطح آموخته‌هایم بسیار بالا بود و افزون بر آن، قرآن و کتاب‌های دینی را در مسجد می‌خواندم. یادم می‌آید در عرض یک ماه، روخوانی قرآن را به پایان رسانده و سپس نزد مولانا ابونصر برنابادی قرائت قرآن کریم را آموختم بعد از فارغ شدن از مکتب در امتحانی که در آن زمان از فارغان صنف شش گرفته می‌شد، شرکت کرده و نمره قبولی به مکتب این سینی کابل را- که یکی از نامدارترین مکتب‌های افغانستان بود- به دست آوردم؛ مگر به دلیل دوری از خانواده و مخالفت پدرم به آن جا تفرقه و در یکی از مکتب‌های برتر هرات به نام دارالمعلمین ادامه تحصیل

دادم.

در آن زمان سه نفر برتر

فارغان دارالمعلمین: اول نمره، دوم نمره و سوم نمره عمومی پس از کامیاب شدن در امتحان کانکور این امتیاز را داشتند که به هر رشته که می‌خواهند تحصیل کنند، خوش بختانه یکی از همان فارغان برتر و اول نمره عمومی دارالمعلمین هرات شدم. از سال‌های سال به رشته انجینیری دل چسپی فراوانی داشتم و در مکتب هم در مضمون‌های ریاضی و فیزیک نسبت به مضمون‌های دیگر بسیار توانمندتر بودم، درینا اعتصاب صد روزه معلمان هرات سبب شد که در زمستان همان سال که باید درس‌های صنف دوازده را به پایان می‌رسانیدم، نتوانستم کورس‌های پری انجینیری را- که در آن زمان یکی از شرط‌های شامل شدن به فاکولتة انجینیری بود- بخوانم و به خواسته دلم دست یابم؛ هرچند می‌توانستم به جز از انجینیری رشته‌های دیگری به سان طب و فارسی را نیز برگزینم؛ مگر دلم گواهی نداد آن رشته‌ها را انتخاب کنم و بدون شناخت و علاقه ویژه، وارد رشته ادبیات فارسی- که در نتایج کانکور مرا به آن فاکولتة داده بودند- نام نویسی کردم، در آن دوران کسانی را که از دارالمعلمین‌ها فارغ می‌شدند تنها به فاکولتة‌های ساینس، تعلیم و تربیه و ادبیات می‌انداختند، به جز همان فارغان برتر که باید خود را به هر فاکولتة‌ای که می‌خواستند، تبدیل می‌کردند.

به صنف فاکولتة ادبیات و علوم اجتماعی که نشستم آهسته آهسته خوشم آمد و گفتم اکنون که سرنوشت مرا به اینجا کشانده بیا یکی از همین رشته‌های آن را بخوانم، در فاکولتة ادبیات و علوم اجتماعی سال اول را عمومی خواندم و از سال دوم رشته بندی می‌شد، کسانی که اوسط نمره‌های شان بلند بود، ای بسا به رشته

ژورنالیزم

می‌رفتند؛ مگر با آن که اول

نمره عمومی این فاکولتة شده بودم به آن رشته‌ای که دیگران سرودست می‌شکستند، نام ننوشتم و به صنف ادبیات دری پای گذاشتم. در دوسال نخست، ازین که در پهلوی کسانی نشستم بودم که از شعر و ادبیات کله‌های‌شان پر بود و از این شاعر و نویسنده حرف و حدیث داشتند و از آن دیگری چیز- چیزهایی می‌دانستند احساس حقارت می‌کردم و تحت فشار روانی بسیاری بودم.

کتاب‌های درسی را خیلی خوب یاد داشتم و در آزمون‌ها نیز بالاترین نمرات را به دست می‌آوردم؛ مگر کمتر چیزی غیر درسی به یاد داشتم. دار و ندارم در محدوده همان کتاب‌های مکتب و مطلب‌هایی بود که در کتاب‌های درسی می‌خواندم. ازین که شماری از هم صنفی‌هایم شعرهایی از این یا آن شاعر را می‌خواندند، و مباحث ادبی راه می‌انداختند و اظهار نظرهای درباره دیدگاه‌هایی که از سوی استاد در صنف بی‌افکنده می‌شد، داشتند، سخت به خود می‌پیچیدم. از آن جایی که یکی از ویژه‌گی‌های شخصیتی من این بود که همیشه می‌خواستم برجسته‌تر و توانمندتر از دیگران باشم، در پی چاره‌ای دیگر برآمدم، نمی‌خواستم از سوی هم صنفی‌یان دست کم گرفته شوم؛ چرا که گاهی این بر و اون برداشته‌هایم را پشت سر می‌نیاختم می‌گفتند: «عجب اول نمره‌یی لام تا کام چیز دیگری نمی‌داند.

ادامه مطلب در صفحه بعدی ...



ادامه مطلب . . .

این‌ها انگیزه‌هایی در من پدید آوردند، مرا تکان دادند تا از خواب غفلت خود بکاهم بخوانم و بخوانم تا کم از کم از همین شرمندگی بیرون آیم، ساعت‌ها غرق مطالعه کتاب‌های ادبی بودم کتاب‌های زیادی در راستای ادبیات فارسی از شعر و داستان گرفته تا نوشتارهای پژوهشی را می‌خواندم و نکات ارزنده را یادداشت می‌کردم. زمانی گذشت دیدم از بسیار شاعران و نویسندگان چیزهای بسیاری به حافظه سپردم و گپ‌هایی در این یا آن راستای ادبیات در چنته دارم. ازین پس به راه افتادم و توانستم قلم به دست گیرم، بنویسم و احساس کنم که پیگیرانه و با برنامه کار می‌کنم و می‌توانم برای خود کسی بشوم. پس از پایان تحصیل دوره لیسانس به صفت استاد مؤسسه عالی تربیه معلم استخدام گریدم که ادبیات فارسی در آن تدریس می‌کردم تا این که امتحان ماستری ادبیات فارسی و پشتو برای نخستین بار در افغانستان برگزار شد و ما از کسانی بودیم که در این امتحان شرکت کردیم در آن سال، دو صد تن بخش ادبیات فارسی در امتحان شرکت کردند و شش تن پذیرفته شدند که خوش بختانه یکی از این شش تن من بودم در آن دوران ماستری داخل خدمت بود و ما افزون بر پیش برد رشته تحصیلی خود کار دولتی هم داشتیم، ناگزیر از هرات به مؤسسه عالی سید جمال‌الدین افغانی در کابل تبدیل شدم و در آنجا تا زمان به قدرت رسیدن حزب دمکراتیک خلق افغانستان استاد شعبه زبان و ادبیات دری بودم.

سخت گیری‌ها و بدگمانی‌ها و برخوردهای سیاسی آغاز یافت مرا جزایی به متوسطه محمد ایوب خان که یکی از گم نام‌ترین مکتب‌های آن زمان بود، تبدیل کردند. در آن جا یک سال تدریس نمودم، نخست مضمون دری را به من دادند؛ مگر هرچه کوشیدم نتوانستم خود را تا سطح متعلمان مکتب پایان بیاورم، ازین بود که آن درماتده‌گان درس مرا نمی‌فهمیدند چاره‌ای یافتیم و به تدریس قرآن کریم و زبان انگلیسی، پرداختیم تا متعلمان بی‌چاره از دست لغت پراگتی‌های من رنج نبرند. پسان‌ها که اکادمی علوم افغانستان تأسیس شد، به کوشش یکی از همصنفی‌یان دوره ماستری که از قدرت بهره‌ای داشت، عضو علمی انستیتوت زبان و ادب دری اکادمی علوم افغانستان مقرر شده و در آنجا در یک سال و چند ماه توانستم جای پای استواری پیدا کنم، چنانچه شبانه روز کار و تلاش می‌کردم تا در تمامی سیمینارها و کنفرانس‌های زبان و ادبیات فارسی مقاله داشته باشم و نوشته‌هایی که جلب توجه دیگران را کرده بتواند. هنوز درست سروسامان نیافته و به خود نیامده بودم که در دام فیصله دولت افتاده، اعضای اکادمی علوم نیز باید به خدمت سربازی می‌رفت. نخست سر باز زدم و به روستای برناباد پناه آوردم؛ مگر شرایط به شکلی پیش آمد که ناگزیر بودم، کابل بیایم و سرباز دولت شوم. یک سال و چهار ماه در قوای پانزده زره‌دار پل چرخ کابل سرباز مرکز مخابره ثابت بودم، دوران بسیار جالب و آموزنده‌یی بود. مرا سنگ پارچه ساخت، بردن بارهای سنگین و دشوار را برآیم آموختاند و نظم و قانونمندی را در من نهادینه ساختند. آشنایی با آدم‌های جدید با اندیشه‌ها، کردارها و رفتارهای متفاوت برایم تازه‌گی داشت. تجربه آن جهان‌ها هنوز دهن ذهنم را تلخ و شیرین می‌سازند. اگر ناگوار می‌نمود ولی رفته‌رفته به مزاج خوش می‌آمد- صمیمیت‌ها، بی‌ریایی‌ها، خودمآبی شدن‌ها، یاد باد آن روزگاران!

در پایان سال ۱۳۶۰ پس از ترخیص از عسکری دوباره به کار اصلی عضو- علمی اکادمی علوم افغانستان- به کار پرداختم و پس از شش ماه مدیر مسؤول مجله خراسان ارگان نشراتی انستیتوت زبان و ادبیات دری

شدم. شش سال امور این مجله را به پیش بردم و گمان می‌کنم یکی از درخشان‌ترین دوره‌های کاری من همین شش سال بوده که توانستم تیراژ مجله خراسان را از ۲۰۰ شماره به ۶۰۰ شماره بلند بپریم که نشان از مشترکان و علاقه‌مندان فراوان این مجله داشت. دچار بیماری سرطان شدم و برای عمل جراحی غده سرطانی به اروپا سفر کردم و پیش از سفر از نزدیکان می‌شنیدم که دکترها می‌گویند چنین بیماری بیش‌تر از چهار ماه و شاید هم یک سال زنده نماند. مرگ را اتفاقی طبیعی می‌دانستم و تقدیر الهی را چاره ناپذیر. در آن شرایط دو گزینه پیش رو داشتم نخست این که بنشینم زانوی غم بغل بگیرم از دست روزگار نامرد گله سردم و زنده‌گی را برای خود و برای خانواده‌ام، زهرآگین گردانم؛ یا این که امید بپرود و سلامتی داشته باشم و به خداوند توکل نمایم من در آن روزگار دشوار و با داشتن چنین بیماری سخت و لاعلاج به مطالعه و نوشتن پرداختم و ای بسا چنان سرگرم مطالعه و نوشتن می‌شدم که بیماری‌ام را به کلی فراموش می‌نمودم و با خود را در لایه لای کتاب‌ها گم می‌کردم. یکی از برآیندهای این پژوهش‌ها نوشتاری درباره سیدجمال‌الدین افغان به نام خطیب بزرگ و داستان نویس «کوچک» بود که در مجله ژوندون به نشر می‌رسید. این نوشتار روی خیلی‌ها تأثیر شایانی گذاشت از جمله آشنایان و دوستان که از بیماری من آگاه بودند.

می‌گفتند تو چه انسان توانمند با روحیه و با انگیزه‌ای هستی؟ با این که از بیماری رنج می‌بری گویی سراسرت می‌گفتند از این که وقت زنده ماندن زیادی نداری باز هم به پژوهش روی می‌آوری. این همه کار و تلاش برای چی؟ به دل می‌گفتم اگر یک روز زنده بمانم باید دستی یجتیانم و کار کنم که خداوند ما را از برای کارهای سود بخش آفریده است؛ باز خود را در کار گم کردن این که داروی هر بیملری، تقویت روانی است، می‌انداختم.

از اروپا که پس از نزدیک به یک سال برگشتم، بیماری رخت بر بسته بود پس از چند سال حمله قلبی مرا سخت تکان داد. بیرون از کشور رفتم دکترها در آن زمان زنده ماندنم را معجزه‌ای دانستند و گفتند اگر کاری کرده است، دعا است و پس در دورانی که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کردم نیز همه چی همه چیز را به خدا سپرده بودم و به او ایمان داشتم که در این میان برای من حادث، چنان آشکار گشت که مرگ و زنده‌گی دست خدا است و همه چیز را باید به او سپرد.

ادامه مطلب در صفحه بعدی . . .





شوق به پیش می‌بردم تا این که در سال ۱۳۸۳ بر خلاف میل باطنی، معاون علمی دانشگاه شدم. من به عنوان شخصی که به کارهای علمی و پژوهشی دل چسبی دارد، هرگز کار اداری را نمی‌پسندیدم و چندین بار ازین کار استعفا دادم؛ مگر به درخواست و پافشاری دوستان و همکاران دوباره به کار ادامه داده تا این که سرانجام پس از گذشت هشت سال، به خواست هم‌توبیان چیره‌گی پیدا شد باز هم استعفا دادم، هر چه مقام‌های رسمی پافشاری کردند، حتی پیش‌نهاد ریاست دانشگاه را دادند زیر بار نرفته و سرانجام استعفایم پذیرفته شد. در فرجامین سالی که معاون علمی و استاد دانشگاه هرات بودم، دانشگاه

ادامه مطلب . . .

خصوصی غالب از من خواست تا پس از وقت رسمی هم چون مشاور این نهاد با آن‌ها همکاری داشته باشم، پذیرفتم تا این که به سال ۱۳۹۸، در یک انتخابات سری و مستقیم، به عنوان رئیس این دانشگاه برگزیده شدم و تا همین اکنون در این کرسی، افتخار خدمت‌گزاری به دانش و فرهنگ را دارم. در همان سال‌ها، آنگاه که رشته ماستری فارسی دری در دانشگاه دولتی بنیاد نهاده شد، یکی از استادان این دوره بودم. این امر امکان را برایم میسر ساخت تا بیشتر از پیش در خدمت ادبیات و فرهنگ سرزمینم باشم. در سال ۱۳۹۸ تقاعد کردم و پنج سال است که همچون رئیس دانشگاه خصوصی غالب هرات در خدمت فرزندان دانش جوی خود می‌باشم.

سرگرمی و علاقه همیشه‌گم پژوهش است، کوشش دارم سرچشمه‌هایی را که به درد پژوهش‌هایم می‌خورند، گرد آورم. کتاب‌خانه‌ای دارم که بیش از ۵۰۰۰ جلد کتاب در آن چیده شده و ۹۹ درصد از آن‌ها کتاب‌هایی در راستای زبان و ادبیات فارسی هستند؛ هم چنان به دیدن فیلم‌های تاریخی و تماشای فوتبال علاقه دارم و آنگاه که خسته و کم نیرو هستم خواندن اشعار دیوان حافظ به من آرامش می‌دهد. آدمی زنده به رؤیا و آرزو است اگر هدف و رویایی نباشد زنده‌گی بی‌معنا و پوچ می‌شود. من از همان دوران کودکی همیشه می‌خواستم در هر جای گاهی از نخستین و بهترین باشم و در این راه و در این راه با بهره‌گیری از راه‌های درست و با تلاش و کوشش، پیروزی‌هایی به دست آوردم. شرایطی پیش آمد که مانع رسیدنم به رشته تحصیلی دل‌خواهم شد؛ می‌دانم که همیشه روزگار به خواست انسان به پیش نمی‌رود؛ در رشته‌یی که بر من تحمیل شد و پسانها سخت گرویده‌اش شدم، همیشه چیزهای تازه‌یی به دست آورده‌ام و گپ‌هایی برای گفتن داشته‌ام؛ برآیند تلاش‌هایم را دیدم ازین است که تا جایی خرسندم؛ هرچند می‌دانم کمال در توان آدم کم توانی به سان من نیست.

گر دسته گلی نیاید از ما هم هیزم دیگ را بشاییم

ازین خرسندم که فرهنگیان مرا کنار نمی‌زنند و شاگردانم نگاه مهرآمیز به من دارند و می‌دانند که جز خدمت‌گزاری برای مردم خویش در زنده‌گی هرگز هدف دیگری نداشته‌ام.

ادامه مطلب در صفحه بعدی . . .

ایمان و امید در زمان سختی‌ها و ناممکن‌ها معجزه می‌کند؛ به آدمی نیروی ویژه‌ای می‌دهد؛ توان مقاومت در برابر بیماری را می‌افزاید و سرانجام کم‌رانش را کم‌انی می‌کند، او را می‌خواهاند و از میدان به دور می‌راند در سال ۱۳۶۸ هم چون استاد شعبه دری دانشگاه نوبنیاد زادگاهم (هرات) به تدریس پرداختم. چنانچه سال‌ها درس دادم، خواندم و نوشتم در این سال‌ها با همه نااملائیات و ناخوش‌آهنگی‌ها شی را به یاد نمی‌آورم که زودتر از ساعت ۲ شب خوابیده باشم. حتی بیشتر وقت‌ها از دست فشار کار و به انجام رساندن پژوهش‌ها، فرصت صحبت و هم نشینی با اعضای خانواده

را نیز نداشتم. می‌خواستم استاد خوبی باشم و طیفه شناس و مسؤلیت پذیر و آماده پاسخ گفتن به پرسش‌های دانش‌جویان. از این رو، هیچ‌گاه بدون آماده‌گی به صنف نمی‌رفتم، دنبال تازه‌ها می‌گشتم و تا می‌توانستم، می‌گشتم پیرامون موضوعی که باید در صنف درس می‌گفتم.

آنچه می‌آمد می‌خواندم؛ زیرا با داشتن مطلب‌های تازه و سودبخش می‌خواستم دانشجویان را گرویده درس خود و ادبیات درخشان و پربرابر فارسی دری بسازم و تخم‌گرامی داشت فرهنگ را در روان‌های شان غرس نمایم. همیشه نظم را در کارهایم ارزنده دانسته ساعت دقیق ورود و خروج به صنف از مسائل بنیادین و از روش‌های کاری همیشه‌گی من بود. استادی دانش‌گاه را با شور و



ادامه مطلب . . .

موج‌های تند است. برای آدمی که خواهان کامیابی و خوش‌بختی است این موج‌های تند و توفان‌های بزرگ نمی‌توانند سدی باشند و او را از نوردیدن دریا بازدارد. ای بسا زنده‌گی پرزرق و برق پول داران چشم ما را خیره می‌کند و با خود می‌گوییم چه انسان‌های خوش بخت و کام یابانی هستند؛ مگر هرگز از دغدغه‌ها و دشواری‌هایی که خواب از چشمان‌شان ربوده است و از درنگ‌های پرتلاطم و توفانی زنده‌گی‌شان آگاه نیستیم، آن‌گاه که زنده‌گی نامه چنین کسانی را زیور و می‌کنیم در می‌یابیم که زنده‌گی بیشترشان چنان بی‌سروسامان و دشوار بوده که حتی نانی هم برای خوردن نداشته‌اند. همین سختی‌ها انگیزه و تکانه‌یی گردیده تا به خود آیند، بکوشند، تلاش نمایند، سنجه‌های رسیدن به آرزوها را پیدا کنند و زنده‌گی خود را از نگون بختی اقتصادی برهانند.

درینا! ای بسا! دشواری‌ها را بهانه می‌کنیم تا برای سروسامان دادن آینده خود کاری نکنیم و به دنبال علم و فرهنگ نرویم، ما در پی یک ناجی هستیم تا بیاید و وضعیت بهم ریخته زنده‌گی و کشور را سروسامانی دهد؛ مگر آگاه نیستیم که تغییر این وضعیت و رهایی از این گردابی که در آن گرفتار آمده‌ایم، نیاز به پشت کار و تلاش خود مایان دارد. جوانانی که واقع بین و مسؤلیت پذیر هستند و بدون چشم داشت از این و آن خودشان برای سامان بخشی به زنده‌گی و آینده‌شان کوشش فراوان به خرج می‌دهند و کنش‌گرا هستند بی‌چون و چرا آن چه را می‌خواهند به دست

می‌آورند. ما با یالابردن سطح آگاهی و دانش خویش است که می‌توانیم سرنوشت خود و کشور خود را تغییر دهیم و نگذاریم بیگانگان برای میهن‌مان تصمیم بگیرند. این درست است که همیشه خواستن توانستن نیست؛ اما ای

بسا خواستن توانستن است؛ به ویژه آن‌گاه که به جای گله و شکایت از روزگار و بهانه‌گیری به دانش اندوزی روی بیاوریم از کاربردی ساختن دست آوردهای علمی دیگران بی‌اغازیم تا برسیم به تولید علم و همین که به این جای گاه رسیدیم، این دیگران هستند که ریزه خوار خوان دانش و فرآورده‌هایی می‌شوند که ما آن را به جامعه بشری پیش کش کرده‌ایم.

بیایید، همه باهم هم دست و کمرها را چست بزنیم، بیاموزیم و آموزه‌های خود را به کار گیریم تا شکوفایی و بالنده‌گی را تجربه کنیم کار سختی نیست؛ به یاد بیاوریم که خداوند به ما وعده داده است: از شما حرکت و از من برکت.

از همان دوران جوانی شرایط آماده بود، تا بروم به زندگی در خارج از کشور یا خانواده‌ام، ادامه دهم. با همه فراهم بودن زمینه در گذشته و همین اکنون زنده‌گی عزت مندانه در کشور را بسیار دوست دارم و سرفرازی و بلند جای گاهی خود را در سرزمین خود می‌بینم. یکی از دل چسپی‌هایم این است که می‌خواهم در اجتماع و سرنوشت مردم کشورم نقش مثبتی داشته باشم و تا آن جا که میسر بوده به یاری خداوند، کارهایی کرده‌ام، هرچند راه‌هایی را که باید می‌رفتم را نرفته‌ام و کارهایی را که باید می‌کردم را نکرده‌ام، فراوان‌اند، در پهلوی استادی، پژوهش‌گری و کارهای اداری عضویت هیئت رئیسه‌ای اتحادیه شعرا و نویسندگان در کابل، عضویت هیئت رهبری انجمن ادبی هرات را داشته و از بنیادگزاران شورای متخصصان و معاون این نهاد اجتماعی نیز بودم. از آموزش رایگان داستان نویسی به دختران شهر هرات گرفته تا برگزاری کورس آموزش ادبیات فارسی به نام «سوزن طلایی» - که کتابی درین باره به زبان انگلیسی چاپ شده است- برای آموزش بانوان تا کارهای پراکنده دیگر در راهنمایی و کمک به شیفته‌گان ادب بوده که هرگز از آن‌ها دریغ نکرده‌ام. چندین کتاب نوشته‌ام، که شماری از آن‌ها چاپ شده‌اند مقاله‌های فراوانی در نشریه‌های معتبر و نامعتبر، در داخل کشور و خارج نشر کردم که بیشتر این نوشتارها در راستای ادبیات‌شناسی هستند نظریه‌ی ادبی، نقد ادبی و سبک ادبی، این را هم بگویم اگر معاونت و تشویق خانواده به ویژه خانم من نبود، هرگز نمی‌توانستم چنین پژوهش‌هایی را به جامعه زبانی فارسی دری پیش کش کنم.

زمانی که سرباز بودم نخستین مقاله‌ام را با نام زمان در فعل دری به آکادمی علوم فرستادم تا در مجله خراسان چاپ کنند؛ مگر سخت به آن تاخند؛ زیرا زمان همخوانی نداشت از همین رو، آن نوشتار را چاپ نکردند، پسان‌ها که یکی از دوستان مدیر مسؤول مجله خراسان شد، محبت کرد و آن را به چاپ رساند. این نوشتار، نه تنها در افغانستان بل در ایران نیز درنگ کردنی به شمار آمد و تاکنون یکی از بهترین نوشتارهایی است که از خامه‌ام تراویده است. از پا ننشسته این رخ داد ناگوار مرا از کار نینداخت بل انگیزه‌ای شد بی‌شتر پژوهش و کار کنم؛ در سمینارها، کنفرانس‌ها و سمپوزیم‌ها اشتراک چشم دوختنی داشته باشم که حاصل این تلاش‌ها همان شد تا زمانی فرا برسد که مدیران مسؤول مجله‌ها بارها و بارها، با خواهش و یافشاری از من بخواهند، مقاله‌ای بفرستم تا به چاپ برسانند؛ یعنی آن کسی که نوشتارهای او بدون وسیله و واسطه هرگز روی چاپ را نمی‌دید به چنان جایگاهی دست یافت و نام و آوازه‌یی به دست آورد که هر مدیر مجله‌ای می‌خواست نام او را خواننده گان در مجله‌اش پیدا کنند. این داستان را برای دانش جوانم بارها و بارها گفته‌ام از برای این که تا بدانند جوانی دورانی است که هنوز توانایی شما شناخته و برجسته نشده بی‌گمان این امر سبب می‌شود دست آوردها و نوآوری‌هایی به چشم نیاید و نادیده گرفته شود؛ مگر آنگاه که با تلاش و سخت کوشی بتوانید جای گاه ویژه‌یی برای خود پیدا کنید و در آن استوار بایستید؛ درنگی از پا ننشینید پروید آگاهانه و مسؤولانه گام بردارید بی‌گمان به جاهایی می‌رسید. شاید دشوارتر به نشر برسد، مگر بدون چشم داشت می‌شود، از یاد میرید که میدان داران گذشته گاهی سد راهتان می‌گردند؛ زیرا می‌ترسند که جای گاه خود را از دست خواهند داد؛ مگر می‌توانید از این وادی نیز بگذرید و آنان ناگزیر شوند، حضور شمار را در کنار خود بپذیرند؛ رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند.

زنده‌گی به‌سان دریایی است که ساحلش همیشه امن نیست و گاهی توفانی و پُر از



ادای زین به زنده یار، رهیاب عزیز،

دوست نازنینم



نویسنده سید نور الحق صبا

ساخت و بدین وسیله دانشجویان این رشته و همه شیفته‌گان را مدیون خویش گردانید. آثار چاپ شده دیگر استاد از قبیل نقد ادبی، سپیده دم داستان نویسی، شعر هنر زیبای زبانی، که هنوز از کوتاهی بخت در دسترس نیست، به یقین گنجینه‌های دیگری هستند که راهگشای پژوهشگران این عرصه خواهند شد. رهیاب، بخش بزرگی از عمر عزیزش را وقف تحصیل و تحقیق و نگارش کرد. جامعه‌ی دانشگاهی به خصوص و جامعه‌ی فارسی زبان به صورت کل، وام‌دار و مرهون آن عزیز سفر کرده خواهد بود.

خبر کوچ ناگهانی رهیاب، در این غربت گزنده، سوگوارم کرد. تلخ کامی و اندوه نندین دوباره‌ی آن یار عزیز سخندان، زجر اندکی نیست. می‌خواهم سخنانم را با خاطره‌ی شیرینی که از او به یاد دارم به پایان برم.

سال ۱۳۷۰ بود، در دیپارتمنت زبان دری نشستیم و از هر دری با هم سخن می‌گفتم که ناگهان وسط حرف‌های شیرین اش گفت، "استاد صبا بیچیم، یک روزی یک "اشی" که به ما بده!"

از ته دل خوشحال شدم، از این رک گویی از این رفاقت و صمیمیت، گفتم، قدمت روی چشم من! کرم نما و فرود آ که خانه‌ی تست، اما، کی؟ گفت، فردا، جمعه!

خانه آمدم و به ملیحه همسرم، قصه را گفتم، خانمم بیش از حد ذوق زده شد، ملیحه، خواهر وار به او ارادت می‌ورزید.

فردایش قدم رنجه کرد و آمد. قصه کردیم و خندیدیم، جای خوردیم و باز قصه کردیم تا نوبت "اش" رسید.

با خوردن هر قاشقی از اش "به به" می‌گفت و می‌خندید و تعریف می‌کرد، آن قدر توصیف کرد که خجالت زده‌ام کرد، گفتم نوش جانت .. آن روز شیرین‌تر از عسل گذشت و روزهای دیگر هم گذشت، در هر فرصتی با هر بهانه‌ی، صمیمانه و طنز گونه روبروی سایر استادان شوخی می‌کرد. که در عمرم چون استاد صبا کسی مرا "اش نداده است" طعم شوخی‌ها، ظرافت‌ها، تشرها، و خنده‌های جانانه اش تا زنده ام با من خواهد بود.

با رفتن سخت اندوهگینم، هر چند که همه رونده گانیم!

خدایش نوازش کند!

می‌یافتی که با دریایی از محبت، صمیمیت و صفای باطن روبرو هستی!

رهیاب، به قول شمس تبریز، مردی مخاطب گزین بود و سخنش هرجایی نبود، در و گوهر سخن بر سنگ نمی‌کوبید و با هر نا محرمی از حریم دل نمی‌گفت، لذاست که شاید برای هر کس و همه کسان قابل درک نبود.

رهیاب عیار بود و رغبت و شهوت شهرت به هر قیمتی نداشت. با این مایه خرد و دانش، با این همه تولید فکری، هر کس جایی او بود در این برهوت، دعوی خدایی می‌کرد.

از ریا هراس داشت، از خودنمایی بیزار بود، با تیکه داران زر و زور میانه‌ی نداشت، ورنه در آن قیامت وانفسا به هر ولایت و وزارت می‌رسید ولی نخواست که نخواست و عاشقانه سنگر دانشگاه را بر مطبخ وزارت‌ها ترجیح داد. دوست داشت به جای زر اندوزی در دل‌ها و سینه‌ها بذر دانش بپاشاند.

رهیاب، عاشق مفاخر کشورش بود.

مرد خدا بود، نان به نرخ روز خورد.

در کتاب "گره به باد مزین" که دومین بار است که می‌خوانمش، یک تنه به دفاع از مقام عرفانی و سخنوری، جایگاه واقعی حضرت مولانا عبدالرحمن جامی پرداخت و حریم آن بزرگوار را از تهمت "امرد باری"، "زراندوزی" و "بی‌مایگی" که کسی در کتاب (شیخ عبدالرحمن جامی) به غرض استخفاف و توهین و تحقیر ادعا کرده بود میرا ساخت و به محققانه‌ترین گونه ادای دین در برابر (مولای) پاکدامن هرات کرد.

رهیاب در "گره به باد مزین" از سلیقه‌ی شخصی، منابع نا معتبر و افواها در دفاع از مولانا جامی سود نبرده است. دلایل اش متقن و محکم و منطقی است.



تاریخ را به شهادت گرفته و حقایق زندگی آن بزرگوار راه این است که این اثر استاد رهیاب اثری است منحصر به فرد و من مطالعه‌ی آن را به هر دانشجو و هر آن کسی که تشنه‌ی حقیقت است توصیه می‌کنم.

کار ارزنده‌ی دیگر رهیاب عزیز، اثر وزین و در خور تامل "سبک شناسی" چاپ نشرات بوهنتون هرات، منتشر شده در سال ۱۳۸۱ خورشیدی.

این اثر، دریچه‌ی فراخ فراروی دانشجویان ادبیات می‌گشاید و شرح دهنده‌ی نکات اصلی و اساسی در کار شناخت سبک و مکتب و تفاوت این دو از هم است. استاد رهیاب، با خلق این اثر که دربر گیرنده‌ی مطالبی در باره‌ی گونه‌های سبک، گستره‌ی سبک، سبک و تقلید، سبک و شاعر و ... بسا عناوین دیگر در این رابطه است، خلاء بزرگی را که به لحاظ نبود همچو اثری در مواد درسی دانشگاه احساس می‌شد پر عیار بود و رفیقی شفیق

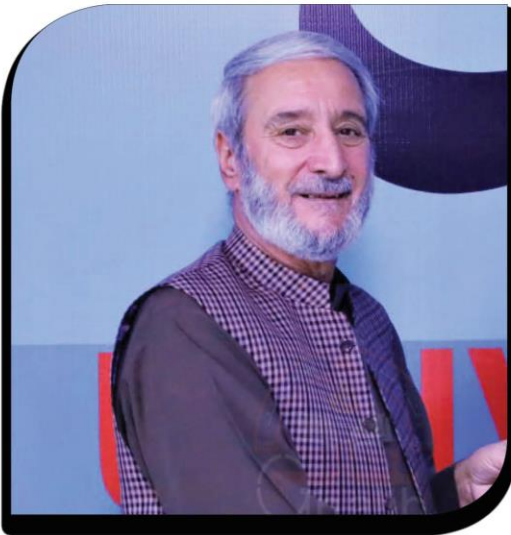
رهیاب را بیش از حد تصور دوست داشتیم، رک بودن‌هایش را صمیمیت‌هایش را جوانمردی‌هایش را حتی تشرها و گاه حتی خشن‌نمایی‌ها و سختگیری‌های گوارایش را، رهیاب برایم الگوی بود از پشتکار و دقت و وظیفه شناسی. در نگاه و نشست نخست شاید رهیاب را خشک می‌یافتی و سرد و خودخواه، اما با یکی دوبار مصاحبت و همنشینی با وی، به آسانی در

یسای داغدار

یسای بی قرار

یسای عزیز سوگوار!

سید ضیاء الحق سخا



سلام

غمی به وسعت تمام دنیا در دلم نشسته و بغضی وحشی گلویم را می فشارد.

ما دو تن پیوسته با هم در تماس بودیم. پیام‌ها بین ما رد و بدل می شد.

همین دیشب از طریق وایبر به استادم پیام دادم و منتظر بودم تا صبح وقتی صفحه را باز می کنم، طبق معمول با نثر شعر گونه‌ای پر از مهر و محبت آن یار یگانه مقابل شوم و مزدهی سلامتی‌اش برابم امید زنده‌گی بیشتری ببخشد. اما ای وای، فیسبوک لعنتی چون جندی شوم مرا با یکی از تلخترین خبرها مقابل ساخت. باورم نمی شد. به استاد منیر زنگ زدم تا بلکه بگوید خبر دروغ است. اما صدای بغض آلود او و گریه‌های بی‌امانش فاجعه را تأیید کرد. به حقیقی زنگ زدم. فقط با هم گریستیم. ناله‌های حقیقی و ضجه‌هایش توانم را برید.

فریاد زد که رهیاب رفت.

خدای من چه رفتی!

به نیکسیر، آن پیر خمیده قامت نتوانستم زنگ بزنم.

نخواستم خمیده ترش بسازم.

یسای عزیز کاکا!

آرزو داشتم رهیاب داغدار من باشد و در سوگ من تسلیت بنویسد. اما دردا و حسرتا که این گونه نشد.

حالا این منی پیر خرفت بی‌مصرف، دارم ناباورانه در سوگ یار نازنینم اشک می‌ریزم.

چگونه به تو و مادر داغدار تنها شده ات و به خواهرانت تسلیت بگویم؟

باورم نمی شود که پدر بی‌مثالت، که آن گنجینه‌ی دانش و اخلاق و دانایی، که آن عزیزی که یار سال‌های سال من بود، دیگر نیست. نمی‌دانم این بار کمر شکن را در این خاک غربت چگونه حمل کنم. مرا ببخشید که در کنار شماها نیستم تا لااقل با گریه‌های تان از نزدیک همراه شده باشم.

مرا ببخش.

مرا ببخشید.

شرمنده ام.

به همه و مخصوصاً به مادر داغدارت گریه‌های مرا برسان.

برای تان صبر می‌خواهم. خدا برای همه‌ی ما صبر بدهد.

روح یار نازنین من شاد باد!



آیا در نبود باختری خامه را بگریانم نوشته‌ی پروفسور محمد ناصر رهیاب



یکی از ویژه‌گی‌های واصف باختری حافظه‌ی بی‌مانند او بود. من با بسیاری از فرهنگیان، ادیبان، شاعران و نویسندگان بزرگ و میانه و کوچک جامعه‌ی زبانی فارسی دری پیوندهایی از دور و نزدیک داشته‌ام و دارم، تنها آن کسی که هرگاه در برابر او بودم، خودکم‌ترین به من دست داده و از ناتوانی ذهنی خود شرم‌گین شده‌ام، واصف باختری بوده است و بس. نخستین باری که از نزدیک واصف را دیدم، میزان ۱۳۵۷ بود. در آن روزگار، شاگرد نخستین دوره‌ی ماستری در دانشگاه کابل بودم. روزی، یکی از هم‌صنفیانم، روان‌شاد علی‌حیدر لپیپ، گفت: تا کنون واصف را دیده‌ای و با او هم‌سخن شده‌ای، گفتیم: هرگز؛ مگر یکی از آرزوهایم، دیدن این بزرگوار از نزدیک بوده است و هست. گفت: امروز در مهمان‌سرای افغان شهر نو با او وعده‌ی دیدار دارم، تو هم بیا. هنگام رفتن، حضرت استاد رجایی، که خدایش بیامرزاد، گفت: اگر گپی نیست، من هم دوست دارم واصف نامور را ببینم. با هم رفتیم به دیدار آن دوست ناشناخته و آن بزرگ‌کم‌تر دریافته‌شده. آن‌گاه که گفتیم: ادامه مطلب در صفحه بعدی . . .

راستین شعر نیمایی؛ از این است، آن سروده‌ی شاعر گم‌نامی سده‌ی چهارم هجری، که در سوگ رودکی گفته‌بود، بی‌کم‌وکاست، در باره‌ی او راست می‌آید و اندوه من و ماها را در نبود او، دردمندان، فریاد می‌زند:

**رودکی رفت و ماند حکمت او
می‌بریزد نریزد از می بو
شاعرت کو کنون که شاعر رفت
نبود نیز جاودانه چو او
گشت خون آب چشم از غم وی
ز انده‌اش موم گشت آهن و روی
نالهی من نگر شگفت مدار
شو بشو زار زار نال بروی
چند جویی چنو نیابی باز
از چنو در زمانه دست بشو**

نیز آن سروده‌یی که رودکی در سوگ شهید بلخی پرداخته، گویی اندوه‌نامه‌یی است که در مرگ این بلخی‌زاده ستרג سروده شده‌است:

**کاروان شهید رفت از پیش
زان ما رفته گیر و می‌اندیش
از شمار دو چشم یک‌تن کم
وز شمار خرد هزاران پیش**

ای کاش من‌وتو و دیگران نیز، به‌سان واصف بزرگ، زنده‌گی با شکوهی می‌داشتیم تا آن‌گاه که خامه پیرامون یادواره‌ی مان می‌خرامید، سراپا شادی می‌شد که جامعه‌ی ما توانسته‌است چنین بزرگ‌مردی را بپروراند، آن‌که چکاندشین‌ترین سیمای تاب‌ناک و درخشان جامعه‌ی فرهنگی ادبی ما بود؛ آن‌که به سخن بانو منیژه باختری «پدرما، پیرما، دانای ما، جان ما و جهان ما بود» و آن‌که تأثیرگذارترین شاعر و نویسنده‌ی دوران معاصر کشور ما به شمار می‌رفت. وصف واصف را هرگز کسانی به‌سان من و به‌سان ما نمی‌توانند بر زبان خامه جاری سازد که او والاتر و بالاتر از آن بود که بتوان با برشمردن شماری از ویژه‌گی‌های‌اش بر گوشه‌گوشه‌ی کارنامه‌ی پربر فرهنگ او درنگ کرد. او شاعر سستیپنده، نوآور و آفرینش‌گر راستین، گزارنده‌ی بهترین سروده‌های شاعران بزرگ جهان و پژوهش‌گری ژرف‌نگر بود که زمان و زمانه چون او کم‌تر دیده‌است و کم‌تر خواهد دید. هرگز، از هرزه‌گویان که بگرییم، کسی را نمی‌توان یافت که واصف باختری را فرازین‌بای‌گاه کم‌مانند نداند و در برابر آن ذهن بی‌همتا، زانوی ادب بر زمین نزند.

واصف، رودکی روزگار من‌وشما بود. سرایش‌گر

دوست من محمد مسعود رجایی دانش‌آموخته‌ی ادبیات فارسی است. آن حضرت گفت: نکند فرزند استاد محمد ابراهیم رجایی، شاعر فرهیخته‌ی هراتی، باشد. گفتیم: آری چنین است. استاد و اصف باختری از رجایی خواستند از سروده‌های پدر خود چیزچیزهایی، تازه‌هایی بخوانند. رجایی چند بیتی، با آواز لرزان، آرایه کرد؛ و اصف با فروتنی، سه غزل از پرداخته‌های رجایی بزرگ را خواند و از ادبیات روزگار ما چنان با چیره‌گی و هم‌راه با نمونه‌های فراوان سخن راند که حیرت‌بیدلانه در من رخنه کرد. از همان‌سرا که بیرون شدیم. رجایی گفت: در زنده‌گی خود، همان‌سان که امروز شرمند شدم، هرگز خجالت‌مرگ نشده بودم. بین استاد باختری این‌همه از سروده‌های پدرم به یاد داشت؛ مگر من چی؟! به راستی آن روز چنان شگفت‌زده شدم، که مپرس. دیدم و دانستم که این مرد جانانه و خوش‌سخن، چه مایه شیفته‌گی‌ی بی‌مرزی به هنر و فرهنگ و عرفان و معنویت دارد؛ این چه حافظه‌ی است، انباشته از ژرف‌ترین و باریک‌ترین موضوع‌های علمی- فرهنگی؛ با این‌همه دانش و بینش، با این همه حضور ذهن، چه نوشتارها و سروده‌هایی ناب و ماندنی‌یی که فراز نخواهد آورد؟ چه‌گونه می‌شود، از این همه شاعر هم‌روزگار خود، و باز از یک شاعر معاصر هراتی، این‌همه شعر از یاد داشته باشد و از بسیاری دی‌روزبان نیز، باور کردنی نیست که نیست! این همه آگاهی چه‌سان در یک ذهن انباشته شده می‌توانند! همان روز سیمای درخشان و اصف باختری در من درخشان‌تر شد و از همان روز به این اندیشه اندر شدم که ما کجاییم و انسان‌های بزرگ روزگار ما کجاينند! باختری و رجاوند و نستوه! تو چه بلندپای‌گاه انسانی بوده‌ای! با این‌همه آگاهی چه فروتنی‌یی داشتی! گردن‌فراز! رفتی و رفت با تو دل بی‌قرار من / یک‌باره شد تهی ز دو گوهر کنار من. یادم می‌آید، اکادمی علوم افغانستان می‌خواست سمپوزیم ناصر خسرو بلخی را راه‌اندازی کند. هیئت مدیره‌ی برگزاری این سمینار تعیین شده بود و حضرت استاد باختری در آن عضویت نداشت. در نشست دوستانه‌یی که روان‌شاد استاد ره‌هنورد زریاب، روان‌شاد استاد الهام، عبدالله نایی، پویا فاریابی و رازق روبین حضور داشتند، استاد باختری روی به من کرد و گفت: رباب، کی سمپوزیم را برگزار می‌کنی (من عضو هیئت مدیره‌ی برگزاری این سمینار، هم چون عضو اکادمی علوم افغانستان بودم) گفتیم: به هم‌کاری شما در سه ماه آینده، استاد از این‌که ایشان در رهبری این سمینار برگزیده نشده بودند، و بی‌گمان، هرچند نگفتند؛ مگر سخت ناراضی بودند، گفتند: ناصر خسرو شاعر بسیار سترگ و مبارز اجتماعی- مذهبی بی‌همتا بود. بی‌درنگ، آغاز به خواندن چندین قصیده‌ی ناصر خسرو کردند، هی خواندند و خواندند و بسیار

خواندند

و خواندند و ما هم خاموشانه

شنیدیم و شنیدیم؛ و بی‌ش از پیش به حیرت افتادیم. هرچند همه‌ی ما از نیرومندی حافظه‌ی و اصف آگاه بودیم؛ مگر این همه و این چنین، شگفتا، شگفتا! گویی خواستند با این کار به من و به ما بفهمانند که شماهایی که شاید جز یکی دو بیت از این شاعر فرزانه یاد ندارید و شماهایی که ناصر خسرو را درست نمی‌شناسید و به ژرفای اندیشه‌های دینی- فلسفی او آشنایی چندانی پیدا نکرده‌اید، می‌خواهید این سمپوزیم بسیار ارزنده را به پیش ببرید؟ هیهات، هیهات! و می‌خواستند با نگاه استادانه، بگویند: چرا گرداننده‌گان کارها، حق‌داران را فراموش می‌کنند. باز، بار دیگر در برابر این حافظه توانا و بی‌همتای این ادیب بی‌همال، خود را کم‌تر از آن دیدم که در گذشته‌ها دیده بودم؛ بسیار کم‌تر از آن. خودکم‌ترینی چه درد جان‌کاهی است!

پسان‌ها، که با استاد دیدارهای بسیاری در اتحادیه‌ی شعرا و نویسندگان افغانستان داشتیم (ایشان منشی بخش شعر این نهاد بودند و من عضو هیئت ریسه‌ی آن)، دیدم که استاد شعرهای فراوانی، از مثنوی و دیوان شمس، از شاه‌نامه، از شاعرانی به‌سان سعدی و حافظ و جامی و بیدل و ... نیز از امروزیان به یاد دارد و هیچ‌کس دیگری را خدای بزرگ، از کسانی که هم‌چون فرهنگی می‌شناختم و می‌شناسم، از چنین نعمتی برخوردار نساخته‌است.

روزی در نشست دوستانه، استاد باختری از این شاعر و از آن شاعر، شعرهای بسیاری خواندند: از فرخی و سیف فرغانی، از عنصری و انوری، از ظهیر و منوچهری، از خیام و ابن‌یمین و ... یکی از دوستانم، (که نمی‌خواهم نام‌اش را ببرم) گفت: خدا می‌داند این شعرها از کیست که و اصف به نام این و آن شاعر بسته می‌کند. گفتیم: کاش من و تو هم این همه شعر به حافظه می‌داشتیم و نام شاعران را نادرست می‌گفتیم. این گفته‌های دوستم از سر حسادت بود، نه این‌که و اصف چنان کرده باشد؛ زیرا هم من و هم او می‌دانستیم که گیرنده‌گی ذهن و اصف تا چه اندازه‌یی بالا است و می‌دانستیم که هیچ‌کس از چنین توانایی و از چنین حافظه‌یی برخوردار نیست که نیست. نه او و نه من و نه بسیار کسان دیگر!

واصف چنین بود، آن‌چنانی که هیچ‌کس دیگری چون او نبود و باید فرزندان جامعه‌ی زبانی فارسی دری، سال‌های سال و شاید سده‌ها، چشم به‌راه بمانند تا مادر گیتی چنین فرزانه‌ی نستوه، چنین اندیش‌مند آگاه، چنین آفرینش‌گر متعهد و مسؤول در برابر مردم و جامعه را بزاید، بی‌ورد و به بار بنشانند. سال‌های سال باید چشم‌به‌راه باشند که پژوهش‌گری با این گستره‌ی دانش و ادب، چشم

بگشاید:

اندیش‌مندی که

هم دانش‌ادبی را به تمام و کمال

موشکافانه بداند، هم به شناخت فرازین

آموزه‌های دینی و اسلامی دست پیدا کند و هم

حکمت و فلسفه را تا باریک‌ناهای آن خوانده و

دانسته باشد و بتواند فلسفی بیاندیشد حکیمانه

بسراید و ادیبانه نگرش‌های ویژه‌یی در باره‌ی

جهان و جامعه بی‌افکند: «چو او زیر چرخ

کبود اندکی است».

باختری بزرگ! من کی‌ام که در باره‌ی تو بنویسم

که بزرگی تو در کوچکای روان من گنجایی

ندارد. خدایت بیمارزد، که به پاکی و نکویی

روز و روزگار را به سر رساندی، پاک‌بازانه،

کوچه‌پس‌کوچه‌های زنده‌گی را درنوردیدی، درد را

و آگوبه کردی و در کنار دردمندان جامعه ایستادی.

هرگز زرق‌وبرق‌های زمانه تو را به کزراه نبرد و

داستان زنده‌گیت را تیره و ناستوده نساخت. اگر

در روزگار کنونی در پی انسان‌هایی هستی که

استوره شده‌اند، این استوره و اصف است: استوره‌ی

استوره‌تر از همه‌ی انسان‌های استوره‌یی: در کنار

رستم‌ها، سیاوش‌ها، مولوی‌ها و حافظ‌ها و در کنار

شاملوها، اخوان ثالث‌ها و لایق شیرعلی‌ها.

نمی‌گویم، و اصف باختری! کاش به‌جای تو من

می‌مردم و یا هزارانی دیگر می‌مردند، می‌گویم

کاش جنگ‌های خانمان‌سوز کشور و سیه‌کاری‌های

جنگ‌باره‌گان، با تو کم‌تر ستم می‌کردند تا تو، به جای

پناه‌بردن به این کشور و به آن سرزمین و چشیدن

درد درمان‌ناپذیر آواره‌گی، بیش‌تر می‌سرودی، بیش‌تر

می‌نوشتی و بانوی تاریخ، این «گیسوسید خاتون»

بر بیش‌تر می‌نکوهیدی؛ و باز نه «سفالی‌نه‌های چند

بر پیش‌خوان بلور فردا» که «بلورینه‌های فراوان

بر پیش‌خوان ناسناخته‌ی روزگار» برای امروزیان

و فرداییان پیش‌کش می‌کردی. من به این تاریخ

ناچوان‌مرد، که تو را سزاوار آن چه بودی، ندانست و

نگذاشت بیش‌تر و بهتر از این بسرای و بنویسی و

بیش‌تر و بهتر شایسته‌گی‌ها و بایسته‌گی‌های خود را

به جامعه‌ی فرهنگی- ادبی پیش‌کش کنی، می‌گویم:

ای کاش، ای کاش، چنین و چنان نمی‌شد؛ دریغا که

شد و بد شد که چنین شد! «چنین است آیین

چرخ کبود».

خدایا، خداوندا، این گرامی‌ترین فرزند روزگارما،

این کم‌مانندترین انسان جامعه‌ی زبانی فارسی-

دری و این بزرگ‌ترین ادیب، فرهنگی، شاعر،

پژوهش‌گر، جامعه‌شناس، مردم‌دوست و مبارز

راه‌دارگری، این ستم‌ستیز ستیزنده را پیامز و به

بهشت برین جای‌گاهی که سزاوار او است عتایت

فرما: آمین یا رب العالمین.



نویسنده: محمد داوود منیر

من دوباره یتیم شدم!



سلام استاد!

سلام!

می‌تونم بشنیم این‌جا

بشین

من داوود منیر ام محصل سال دوم ادبیات.

شنیدم تازه از کابل آمدید،

بلی‌ها

شنیدم خیلی استاد سخت‌گیری استید

استاد خندید و گفت درست شنیدی. ترسیدی؟

نه، خواستم با شما آشنا شم، من از استادهای

سخت‌گیر بیش‌تر خوشم می‌آید.

- بینیم و تعریف کنیم. - ***

آغاز سمستر دوم سال ۱۳۶۸ بود و من محصل

سال دوم (سمستر سوم) ادبیات. این‌طوری

آشنایی من با استاد رهیاب شروع شد. اوایل

فقط من استاد رهیاب را دوست داشتم. بقیه

همه می‌ترسیدند که ناکام می‌کند و طبیعتاً

دوست‌شان نداشتند. آهسته‌آهسته استاد با

همه سخت‌گیری‌هاش جای خود را در دل

محصلان باز کرد.

من فارغ شدم. به کمک استاد رهیاب، استاد

همان دانشکده شدم و....

از آن زمان ۳۵ سال می‌گذرد، سه سال شاگرد

استاد بودم، دو سال اسپستانت استاد در صنف،

بقیه را یا استاد راهنمایم بودند، یا همکار بودیم

و یا دوست صمیمی؛ اما همه‌واره مرتبه شاگرد-

استادی جای خودش بود. چه آن‌زمانی که به

جبر مرا امر دیپارتمنت ساختند، چه آن‌گاه که

مرا وادار ساختند تا سرپرستی دانشکده را به

عهدده بگیرم و چه در زمان ریاست انتخابی من

در دانشکده ادبیات. حتی در دوره‌های که استاد

رهیاب تقاعد کرده بودند و من معاون دانشگاه

بودم، باز استاد رهیاب استاد بودند و من شاگرد

استاد رهیاب.

در انجمن ادبی هم که همه واره ستون اصلی

و استوار انجمن بودند، رییس هر کدام ما که

می‌بودیم، استاد رهیاب، استاد رهیاب بود

و راهنما و پشتوانه‌ی سترگ همه و تکیه‌گاه

تمامی انجمنی‌ان.

من بارها اعتراف کردم و می‌کنم که: بدون

استاد رهیاب هیچم و هیچ؛ من استاد رهیاب

را اگر از پدر خود بیش‌تر دوست نداشته بوده

باشم، کم‌تر که هرگز نه. استاد رهیاب- نه

با شعار، نه با تملق- که به درستی و راستی

پدر معنوی من بودند. حالا پس از ۳۵ سال

شاگردی، راهنمایی، پشتیبانی و پدری چگونه در

از دست‌دادن استاد خون‌نگریم. چگونه مرگ

استادم را- استاد استادان را، ستون اصلی ادبیات

و فرهنگ و پژوهش شهر و دیارم را- باور کنم،

خیلی با دل و چشمانم حسودی‌ام می‌شود،

آن‌ها بیش‌تر و به‌تر می‌توانند احساسات خود را

تبارز بدهند؛ اما دست و قلمم در ایراز این اندوه

بزرگ، سخت ناتوان‌اند. من بار دیگر پدرم را

از دست دادم، پدر بی‌بدیلم را، پدر بی‌نظیرم را

و حالا همان هیچم و هیچ.

من دوباره یتیم شده‌ام، یتیم به تمام معنی!





برگزاری محفل جهت یادبود و

گرامی داشت مرحوم محمدناصر رهیاب

این محفل، شام پنج‌شنبه (۲۶، دلو) به رسم یادبود و ختم قرآن کریم به مناسبت رحلت استاد پوهاند محمد ناصر رهیاب، در منزل محمد رفیق شهیر، رئیس شورای متخصصان هرات برگزار شد.

در این محفل، اعضای خانواده‌ی مرحوم استاد رهیاب و شماری از شخصیت‌های علمی و فرهنگی هرات نیز حضور داشتند. آقای شهیر ضمن یادآوری فعالیت‌های ارزنده‌ی مرحوم استاد رهیاب؛ جسارت، دانش، پشت‌کار و همکاری این چهره‌ی فرهنگی و ادیب را در دو دهه‌ی اخیر با شورای متخصصان هرات یادبود و ختم قرآن کریم به مناسبت رحلت استاد پوهاند محمد ناصر رهیاب، در منزل محمد رفیق شهیر، رئیس شورای متخصصان هرات برگزار شد.

رئیس شورای متخصصان هرات در ادامه‌ی صحبت‌های‌شان، وفات مرحوم استاد رهیاب را یک ضایعه‌ی بزرگ به جامعه‌ی اکادمیک و شهروندان افغانستان دانستند.

در ادامه، داکتر محمد داوود منیر، رئیس انجمن ادبی هرات و استاد دانشگاه ولایت یاد شده، استاد فریور، استاد غلام رسول رحمانی، عرفات دنیز رئیس دفتر تیکا در هرات، مهندس نوراحمد بارز، عبدالرازق رهپور، عبدالظاهر ارشاد، داکتر محمد صالح سلجوقی، استاد عبدالقادر

محب و داکتر صدیقی هر یک، پیرامون شخصیت مرحوم استاد رهیاب صحبت نموده و فعالیت‌های‌شان را در عرصه‌ی رشد ادبیات زبان فارسی و تلاش‌های‌شان در جهت بهبود شرایط اجتماعی به نیکی یاد کردند.

گفتنی‌ست که مرحوم محمدناصر رهیاب، استاد زبان فارسی در دانش‌گاه هرات، روز یک‌شنبه (۸، دلو) بر اثر ایست قلبی، درگذشت و سه روز بعد از وفات استاد رهیاب، کتاب‌شان تحت نام "شعر، هنر، زبان‌ی زیبا" به عنوان کتاب سال ایران شناخته شد.

استاد نویسنده دارای سبک بود



خدابخش سعادت

ادبیات: از بس که استاد با ادبیات و به خصوص ادبیات فارسی مانوس بود حتا ترکیبها و جملههای ادبی، در نوشتههای پژوهشی و تحلیلی استاد هم دیده می شود.

روش مندی: استاد در کارهای دانشگاهی سخت به اصول و روش مندی پای بند بود، همیشه توصیه اش این بود که در نوشتار دانشگاهی باید بدانید چه کار می کنید و برای این کار چه اصولی دارید.

دوری از تقلید و کلیشه ها: استاد در نوشتن، کار تقلیدی را بسیار دون مایه می دانست و می گفت وقتی اصل باشد رونوشت چه لازم است، حتا نام های کتابها و مقاله های پژوهشی استاد هم با دیگران متفاوت است. بارها به صنف می گفت: «زاغ می خواست رفتار کوک را یاد بگیرد رفتار خودش هم فراموش شد».

نگاه نو به ادبیات: استاد ضمن این که به متن های کهن ادبیات فارسی مسلط بود و به سخن خود استاد که هر متن را چند بار خوانده است: اما به طور عجیبی نظریه های معاصر ادبی را دقیق و بسیار گسترده فرا گرفته بود و در تحلیل هایش از آن سود می برد. بیشتر استادان در یک بخش تخصص دارند؛ مثلا سبک خراسانی یا عراقی یا نقد و نظریه و ... اما استاد در هر بخش اطلاعات گسترده داشت و این ویژگی در نوشته های استاد هم دیده می شود.

و موردهای دیگر که باید بررسی شود.

خدایا این استاد ما بس عزیز بود و عزیز دارش!

و خود استاد تا حد ممکن واژه های فارسی را به کار می برد.

رعایت اصول درست نویسی و نشانه های نگارشی: کتاب های بعضی از استادان دانشگاه های هرات و کابل را خواندم، البته نه همه، اما تعداد زیادی روی جلد می نویسند مؤلف پوهاند دکتر ... اما وقتی متن را می خوانی پر از اشتباه های ساده انشایی و املائی ست، تا جایی که تعجب می کنم چطور استاد شده است! اما در آثار استاد نهایت دقت شده است، مگر این که گاهی سهل انگاری هایی از طرف ویراستار یا ناشر شده باشد.

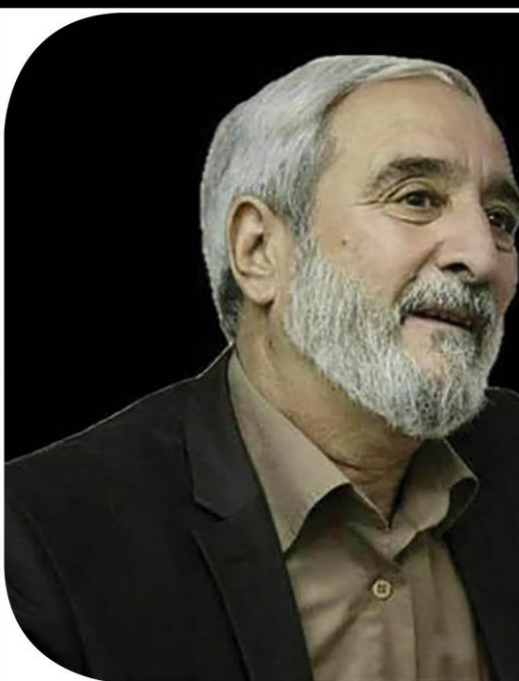
ایجاز: استاد از اطناب گویی بیزار بود، می گفت تا حد ممکن از واژه، عبارت و جمله های بی کاره در نوشتن خود داری کنی یا هم از مساوات عبور نکنی، عضو زاید در بدن نازیاست.

انسجام و هماهنگی: در همه ی نوشته های استاد انسجام دیده می شود، اصطلاحی را که استاد سر صنف همیشه تکرار می کرد «اندام وارگی» بود؛ یعنی هیچ بخشی نوشته نباید اضافه باشد و چونان که هر عضو بدن دارای وظیفه است، واژه ها و عبارات هم باید در نوشته نقشی داشته باشند اگر نه بی ارزش است.

ترکیب های تازه و خاص: استاد بارها در نوشته هایش چه در عنوان و چه در متن از عبارات و ترکیب هایی استفاده می کرد که قبلا استفاده نشده است.

استاد در نوشتن دارای سبک بود، هرکسی آثارش را خوانده باشد، از واژه ها، عبارت ها و جمله ها و نحوه ی ترکیب واژه ها و محتوای آن ها متوجه می شود که این نوشته با نوشته های دیگران فرق دارد. هر چند استاد همیشه توصیه می کرد که در نوشته های تحلیلی، پژوهشی و علمی ساده بنویسید و زبان باید علمی باشد؛ اما در همه ی نوشته های خود استاد، ردپایش را می بینیم. نویسنده اگر کتاب «شعر هنر زبانی زیبا» را بخواند و بعد بی خبر از نام نویسنده، کتاب «سبک و سبک شناسی» یا «نقد ادبی» را بخواند متوجه می شود که نویسنده ی این دو اثر یکی ست. همین قسم در کتاب های «گره به باد مزمن»، «سامان گرایی در نوشتار دانشگاهی»، مقاله ها و نامه ها، فردیت استاد به وضوح دیده می شود. بررسی ویژگی های سبکی نوشته های استاد، بررسی مفصل را می طلبد اما این جا مهم ترین ویژگی های سبک نوشتاری استاد که با خواندن آثار استاد و سر صنف در ذهن و حافظه دارم، می نویسم:

کاربرد درست و دقت در انتخاب واژه ها: استاد می گفت هیچ دو کلمه یی به طور کامل هم معنا نیست و باید در انتخاب واژه بسیار دقت کرد و همان واژه یی را برگزید که از هر نگاه درست باشد. فارسی نویسی: بارها گله ی استاد از دانش جوانان و استادان این بود که با داشتن واژه های بسیار زیبایی فارسی، باز هم از عربی استفاده می کنند



درگذشت استاد رهیاب؛ یکی از ستون‌های ادبیات فارسی فرو ریخت

هریوا هروی

به کتاب معروفش مراجعه کنید.» حکمت تقی‌آبادی تصریح کرده است که استاد رهیاب «هیچ‌وقت «دکتر» نشد، اما دکترهای زیادی را پرورش داد. هم کار اجرایی مثل ریاست دانشگاه کرد، هم کار معلمی و استادی را به‌طور مداوم پیش برد. در سخنرانی‌هایی که در برخی سفرهای خود به مشهد و دانشگاه فردوسی ارابه می‌داد، تصویر دقیق‌تری از ادبیات معاصر افغانستان به دانشجویان می‌نمایاند.»

از دید یامان حکمت تقی‌آبادی این که ۴۰ سال در میان جنگ و تهدید و گرفتاری در کانون جریان‌های ادبی کشور بمانی و خسته نشوی، کار اندکی نیست و هر کسی از پس آن بر نمی‌آید.

تقی‌آبادی فهرستی از چهره‌های شاخص حوزه زبان و ادبیات فارسی را نیز ذکر کرده که طی چند سال اخیر وفات کرده‌اند، مثل رهنورد زریاب، اسدالله حبیب، فضل‌الله زکوب، واصف باختری، محمدآصف فکرت، رضا پراهنی، یدالله رویایی و محمدعلی اسلامی ننوشن.

روح‌الامین امینی، شاعر شناخته‌شده کشور، استاد رهیاب را «یکی از ستون‌های فرهنگ و ادبیات هرات» عنوان کرده و افزوده که پر کردن جای خالی او بسیار دشوار است. آقای امینی با نشر یک متن در صفحه فیس‌بوک خود نگاشته است که استاد رهیاب در چند دهه گذشته علاوه بر تالیفات و پژوهش‌های ادبی، در تربیت چند نسل از استادان ادبیات دانشگاه هرات نقش مستقیم داشت و همین‌طور بر نسلی از شاعران و نویسندگان هرات و افغانستان تاثیر گذاشت. روح‌الامین امینی تصریح کرده است که نام استاد رهیاب در فهرست هیات رهبری انجمن ادبی هرات همواره نقطه اتکالی برای این انجمن تاریخی بود و حضور همواره‌شان در هرات دل‌گرمی اهل فرهنگ و ادبیات. به گفته او، هرات نام استاد را در کنار بزرگان تاریخ خود هیچ‌گاه از یاد نخواهد برد.

پروفیسور محمدناصر رهیاب پژوهش‌های بسیاری در کارنامه خود داشت که سینه‌دم داستان‌نویسی در افغانستان، سبک‌وسبک‌شناسی، گره به باد مزن؛ شعر هنر زبانی زیبا، نقد ادبی و صدها مقاله پژوهشی دیگر بخشی از کارنامه ادبی اوست.

به دلیل فعالیت چشم‌گیر در حوزه زبان و ادبیات فارسی، بسیاری از اهالی فرهنگ و ادب او را «ستون ادبیات افغانستان» نام نهاده بودند. پروفیسور محمدناصر رهیاب، یکی از سابقه‌دارترین استادان زبان و ادبیات فارسی در افغانستان به شمار می‌رفت.

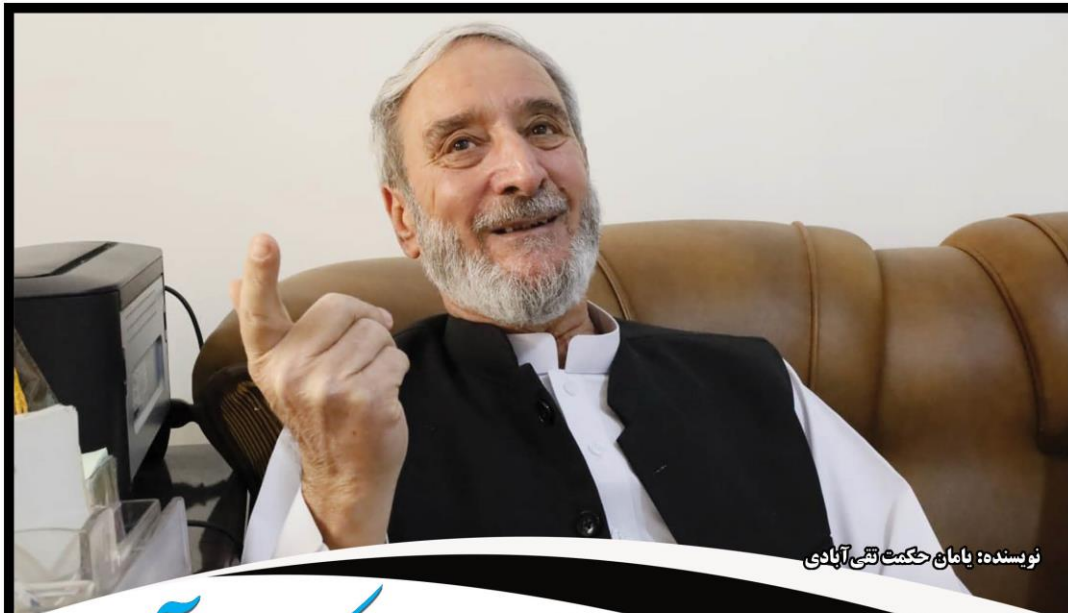
استاد رهیاب سابقه فعالیت به‌عنوان سرمحقق در اکادمی علوم افغانستان و مدیریت مجله پژوهشی خراسان را داشت و از سال ۱۳۶۸ خورشیدی پس از بازگشت از کابل به هرات، به‌عنوان استاد زبان و ادبیات فارسی کارش را آغاز کرد و مدت پنج سال معاون علمی دانشگاه هرات بود.

درگذشت استاد رهیاب واکنش‌های گسترده‌ای میان فعالان فرهنگی داشت و بسیاری از فعالیت‌های چشم‌گیر او در حوزه زبان و ادبیات ستایش کردند. انجمن ادبی هرات پروفیسور رهیاب را «پژوهشگر بی‌بدیل و نویسنده توانا» توصیف کرده و درگذشت او را به جامعه ادبی افغانستان تسلیت گفته است. در متنی که از سوی این انجمن نشر شده، آمده است: «استادی که تا بود انجمن ادبی زنده به او بود، فاکولته/دانشکده ادبیات زنده به او بود و شور و اشتیاق استادان ادبیات، پژوهشگران ادبی و انجمنیان هرات با بود او بود.»

انجمن ادبی هرات افزوده است که پروفیسور رهیاب «بزرگ‌مردی بی‌بدیل و پژوهشگری کم‌نظیر» بود و درگذشت او ضایعه‌ای بزرگ به جامعه دانشگاهی و ادبی کشور و حوزه تمدنی زبان فارسی محسوب می‌شود.

یامان حکمت تقی‌آبادی، استاد دانشگاه، با انتشار متنی در صفحه فیس‌بوک خود، فعالیت استاد رهیاب در حوزه ادبیات فارسی را ستایش کرده است. او نگاشته است: «بسیاری از ما در مقالات، یادداشت‌ها و پایان‌نامه‌ها به آثار او ارجاع داده‌ایم. سال‌هاست که از او خوانده و می‌خوانیم. مدیون تلاش‌ها پژوهش‌های او بوده و هستیم.» حکمت تقی‌آبادی اضافه کرده است که محمدناصر رهیاب در حوزه ادبیات همواره نفس تازه می‌کرد و به نسل جوان‌تر نیز این تازه‌گی را کم‌وبیش انتقال می‌داد. تقی‌آبادی افزوده است: «برای من بسیار اتفاق می‌افتاد که وقتی دانشجویان برای مقاله یا پایان‌نامه‌شان، نظری از من می‌خواستند، درمی‌ماندم. آنگاه یاد استاد رهیاب می‌افتم. به دانشجویان می‌گفتم با استاد هماهنگ می‌کنم، از او بپرسید، یا





نویسنده: یامان حکمت تقی آبادی

یادداشتی از: یامان حکمت تقی آبادی

راهگشا بود. اینکه ۴۰ سال در میان جنگ و تهدید و گرفتاری در کانون جریان ادبی کشور بمانی و خسته نشوی، کار اندکی نیست، هرکسی از پس آن بر نمی آید.

اما حالا او در گذشته است، مثل بسیاری دیگر از هم نسلان خود در این سه سال:

رهنورد زریاب

اسدالله حبیب

فضل الله زرکوب

واصف باختری

محمد آصف فکرت

رضا براهنی

یدالله رویایی

محمدعلی اسلامی ندوشن

و درینا وقتی که مصیبت می آید، همه جانبه و ویرانگر می آید. در طول این دوره مصیبت زاء، ما گنگ می مانیم و تنها، برای مدتی ذهن ما و بخش مهمی از ادبیات ما تهی می ماند، تا باز کسانی بیایند و آن خالیگاه را پر کنند.

برای خانواده محترم ایشان و خانواده بزرگ ادبیات فارسی دری صبر آرزو دارم.

آن نیاز دارند، در این مواقع خیلی از ما به کارهای استاد رهیاب مراجعه می کردیم و خیلی وقتها با این مراجعه گرهها باز می شد و مشکلها حل. البته همه کارها کامل نیستند، کارهای تحقیقی استاد رهیاب نیز از این قاعده مستثنی نبود اما مهم اینجا بود که کارهای ایشان نظم درست و تحلیل های مناسبی برای حوزه ادبی ما داشت.

او هیچوقت "دکتر" نشد اما دکترهای زیادی را پرورش داد. هم کار اجرایی مثل ریاست دانشگاه کرد، هم کار معلمی و استادی را بطور مداوم پیش برد. در سخنرانی هایی که در برخی سفرهای خود به مشهد و دانشگاه فردوسی ارائه می داد، تصویر دقیق تری از ادبیات معاصر افغانستان به دانشجویان می نمایاند.

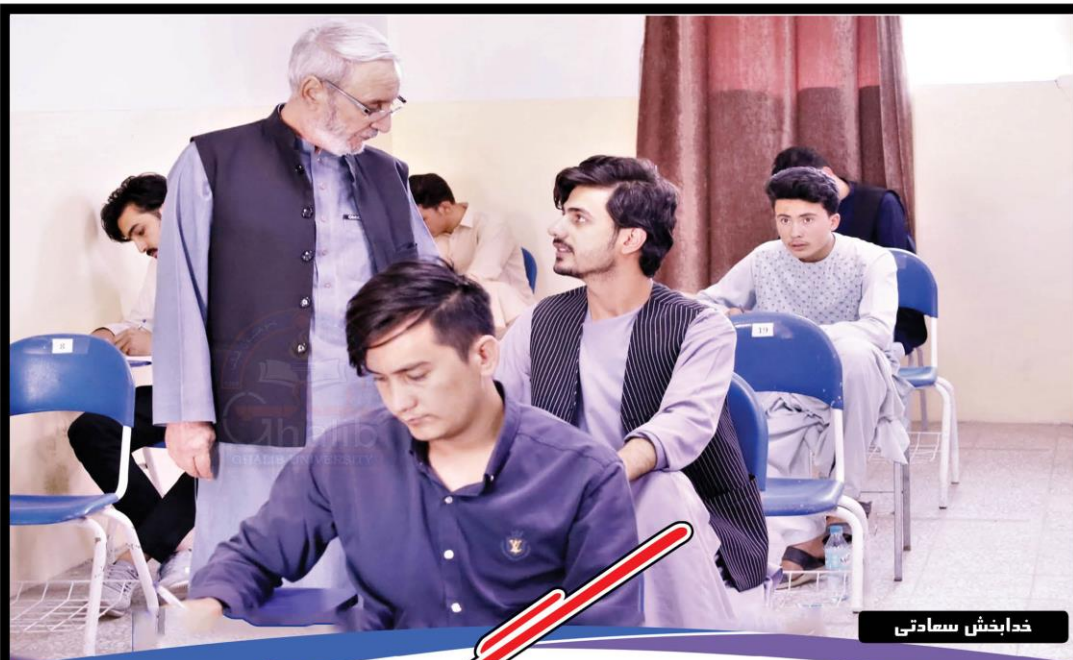
برای من همیشه هم صحبتی با ایشان خوشایند بود، چرا که او در متن بسیاری از جریانات چهل ساله اخیر ادبیات فارسی نفس کشیده بود و نکات جزئی و دقیقی از آنها ارائه می کرد که از زبان او شنیدنی و

بسیاری از ما در مقالات، یادداشتها و پایان نامه ها به آثار او ارجاع داده ایم. سالهاست که از او خوانده و می خوانیم. مدیون تلاشها پژوهشهای او بوده و هستیم.

استاد محمد ناصر رهیاب، از قافله آن پژوهشگرانی بود که در حوزه ادبیات، همواره نفس تازه می کرد و به نسل جوان تر نیز این تازگی را کم و بیش منتقل می کرد.

برای من بسیار اتفاق می افتاد که وقتی دانشجویان برای مقاله یا پایان نامه شان، نظری از من می خواستند، در می ماندم، آنگاه یاد استاد رهیاب می افتادم، به دانشجویان می گفتم با استاد هماهنگ می کنم، از او پرسیدم، یا به کتاب معروفش مراجعه کنید.

کسانی که کار تحقیقی دانشگاهی می کنند می دانند، آنجا که قرار است در تحقیق خود دسته بندی یا طبقه بندی خاصی از موضوع مور نظر ارائه بدهند، داشتن الگو مهمترین چیزی است که به



خدا بخش سعادت

پاس گزاران

بودند که استاد راهنمای ما با ما کار نمی‌کند. بعد از ختم دوره‌ی لیسانس هم یا به دفتر استاد می‌رفتم یا زنگ می‌زدم و در موضوعی راهنمایی می‌خواستیم، استاد بسیار متواضعانه جواب می‌گفت و منابع معرفی می‌کرد و گاهی می‌گفت این کتاب را من در کتابخانه‌ی خود دارم اگر پیدا نشد بگو برایت بیاورم.

دوره‌ی ماستری هم‌چنان این استاد فرزانه استاد ما بود و هم‌چنان مهربان و راهنما. بعد از ختم دوره‌ی درسی هم هر زمان در تحقیق، فهم مطلبی، معرفی منبعی به استاد زنگ می‌زدم استادانه جواب می‌گفت و اگر در جلسه‌ی بود دیرتر خودش زنگ می‌زد و چه صبورانه راهنمایی می‌کرد.

با این نوشته می‌خواستم بگویم که من این دانش اندکم را بیش از هر کسی مدیون این استاد دانشمند هستم (هرچند استادان عزیز دیگرم نیز خیلی برایم عزیز هستند و از ایشان نکته‌ها یاد گرفتم)، اما او بسیار بزرگ بود، نازنین بود و کم‌نظیر. مرگ این گونه استاد برای هرکسی سخت است، آخر او پیر ما بود!

چند نوشته‌ی را در حد توان و حافظه‌ام به پاس مهربانی‌های بی‌پایان این عزیز سفر کرده در این جا می‌نویسم تا نکته‌ی از خوبی‌های این استاد بزرگ‌مان را گفته باشم.

داشتیم، در این مضمون‌ها استاد ما را وادار کرد که در کنار ادبیات باید در بخش‌های دیگری هم مطالعه کنیم؛ فلسفه بخوانیم، روان‌شناسی بخوانیم و از جامعه‌شناسی هم چیزی بدانیم، البته در غیر این، کسی درس استاد را هم نمی‌فهمید.

سمستر آخر باید برای پایان‌نامه استادی را انتخاب می‌کردیم، خودم از قبل انتخاب کرده بودم که باید با استاد رهیاب کار کنم. رفته به دبیرتمنت گفتم استاد می‌خواهم پایان‌نامه‌ام را با شما کار کنم، استاد خندید و گفت هیچ‌کسی با من کار نمی‌کند به‌جز اندکی، همه از من می‌ترسند که سخت‌گیر هستم، من هم پایان‌نامه‌ی بد را قبول نمی‌کنم. گفتم استاد تا حد توان تلاش می‌کنم خوب کار کنم. پایان‌نامه را با موضوع «بررسی عناصر داستانی رمان ناقوس دل» از مهسا طابع انتخاب کردم. زیاد تلاش کردم، گاه‌گاهی پیش استاد می‌رفتم، روزی استاد گفت، من سخت هم می‌گیرم و با محصل درست کار می‌کنم و راهنمایی هم می‌کنم، هرچند محصلان از من می‌ترسند اما من با محصل زیاد کار می‌کنم. واقعا هم چنین بود، وقتی پایان‌نامه آخر شد بردم پیش استاد، کامل خوانده بود، مشکلات را بیرون نویس کرده بود. این‌گونه کار من در پایان‌نامه از همه راحت‌تر بود در صورتی که بیشتر هم‌صنفان شاک

استاد در سال ۱۳۹۳ شمسی به صنف ما، «نظریه‌ی ادبی» درس می‌داد. نام استاد را شنیده بودم. قبلاً هم محمد رها گفته بود که استاد رهیاب خیلی خوب است. من هم زیاد علاقه داشتم که زیر درس استاد بنشینم. روز اولی که استاد به صنف آمده بود، من غیر حاضر بودم، از هم‌صنفان پرسیدم از درس جلسه‌ی اول، چند تا هم‌صنفی گفتند که استاد رهیاب خیلی سخت‌گیر و جدی به نظر می‌رسد، از قراری که فهمیده می‌شود هرکس از مضمون استاد کامیاب‌شده نمی‌تواند؛ اما من خوش‌حال بودم، اصلاً به سختی مضمون فکر نمی‌کردم به این فکر می‌کردم که از استاد یاد بگیرم. خلاصه درس‌های ما با استاد شروع شد، استاد کاملاً بانضباط بود، از شاگردان می‌پرسید، اگر دانش‌جویی بدون آمادگی به صنف می‌آمد روزش سیاه بود.

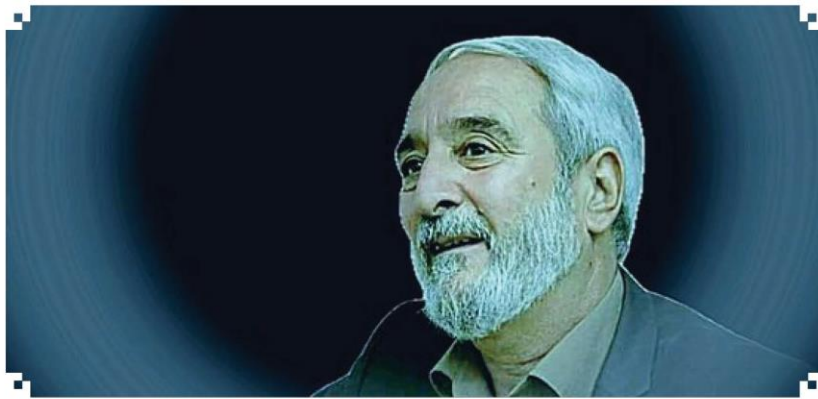
اما من از همان روزهای اول به استاد نزدیک شدم، بعد از صنف به دبیرتمنت می‌رفتم از استاد از مضمون درسی می‌پرسیدم، سؤال‌های بیرونی دیگر هم. استاد نه تنها که جواب را بسیار بایشانی باز می‌گفت بلکه مرا بسیار تشویق می‌کرد و آن تکیه‌ی کلام همیشگی‌اش هرگز فراموشم نمی‌شود: «آفرین فیلسوف». در سمسترهای بعدی مضمون‌های سبک‌شناسی و نقد ادبی با استاد



مکر می توان ز زنج فروز

استاد رهباب فروغیت یافت

هادی خردورز جویا



به نام آفریدگاری که آفریدگانش و دوستداران آفریدگانش را دوست دارد. و با درود بر روان سترگ بزرگمرد فرهنگ و دانش هری زمین، آن گران ارج کوچیده از گیتی به مینو، ادیب سخن دان و آموزگار اندیشیدن استاد رهباب رهجو و رهرو، رهبر و رهنما!

باورمندم که آن فرزانه فروزان تا هنگامی که از بذر دانشی که در ذهن‌ها کاشته است آگاهی بروید و از پرتو مهی که ورزیده است روشنایی تابد، زنده خواهد بود و چگونه زیستن را درس خواهد داد.

او در سده چهاردهم و پانزدهم خورشیدی راه سرایندگان قند پارسی و در دری را پیوستگی می‌بخشید.

رودکی‌وار شیرین‌سخنی را برای برانگیختن حس میهن دوستی بکار می‌بست و مشام عشاق وطن را با بوی جوی مولیان می‌نواخت.

آن زیبا سخن، سعدی‌وار رهنمودهای اخلاقی را در نوشته‌های بیدارگرانه‌اش جلوه می‌داد تا جامعه بوستانی و گلستانی شود. او چون فردوسی پاکزاد، ادب پارسی را برای پروراندن

روح دلاوری و پهلوانی و سرزندگی در پیکر شاگردانش بکار می‌بست.

مولاناوار آموزگار عرفان بود و شاگردانش را به نگرشی فراتر از فرقه‌ها فرا می‌خواند و از تنش بر سر عنب و انگور و استافیل و اوزوم باز می‌داشت.

او چون لسان الغیب شیراز اهل روزگار خویش را از ریا به صفاره می‌نمود و ساغر سینه‌اش مالمال از عشق حقیقی بود.

او خیام گونه بر خرد تکیه میکرد و جزم اندیشی را می‌نکوهد؛ عطاروار راوی تذکره الاولیاء خدا بود.

آن استاد زبردست ادبیات پارسی در یافته بود که چرا دیده به جهان گشوده است پس دانست که باید چگونه باشد، چه کند و کی کجا رود، با چه کسانی نشست و برخاست کند.

آن پیر روشن اندیش دیگر در میان ما نیست اما راهی را که یافته بود به ما نشان داد تا با پیمودنش به گنجینه‌های ادب دست یابیم و بر چکاد فرهنگ گام نهیم.

آری! آن هم‌دیار انصاری و جامی و مهی و محجوبه چون اختری رخشان درخشید و ماه مجلس شد و خواهد ماند. نام و یادش ماندگار و بهشت برین جایگاه جاودانه‌اش باد!



«سپید دهنی کجی سخا»

حیرانم این که بعد تو آیا چه می کند
 این داغ سینه سوز تو با ما چه می کند
 با دستهای مرگ به خاکت سپرده است
 در حیرتم که زنده گی حالا چه می کند
 ای با قلم دمیده ی حال از قلم جدا!
 حالا قلم بدون تو اما چه می کند
 ای کاج با شکوه تماشاچی هنر!
 حالا دگر نگاه تماشا چه می کند
 حیرانم این که وقتی نباشی به انجمن
 جمع بدون انجمن آرا چه می کند
 از انجمن پیرس نباشی اگر در آن
 دیگر حضور نحس سخا را چه می کند
 دریا دلی چو تو نسزد زیر سنگ و خاک
 ای خاک! زیر پای تو دریا چه می کند
 ای همنوای روز شب یار روز و شب!
 همخانهات بدون هم آوا چه می کند
 گیرم که زخم سینه ی یاران رفو شود
 اما دل شکسته ی «یسنا» چه می کند
 بعد تو ای دفینه ی ره برده زیر خاک!
 دست تهی ی شهر هریوا چه می کند





سید نورالحق صبا

در بزنگاه جیفه‌های پلشت
هر کسی پشت طعمه‌ی می‌گشت
دل به آن سنت زمانه نداد
ناصر، از خیر آب و دانه گذشت!
مثل یک عاشق اهورایی
مثل یک پاسدار زیبایی
پاسبان زبان مادر شد
با غم و غیرت و شکیبایی
عشق را ساز داد و سامان داد
دخمه را شوکت گلستان داد
پنجه از دامن قلم نکشید
زد قلم، پشت میز تا جان داد!
گر چه از چرخ صد عتاب کشید
زخم شلاق بی حساب کشید
منت اما ز منعمی نکشید
فقط از نامه و کتاب کشید
ناصر، از چه خامه بشکستی؟
خاطر دوستان خود خستی،
باز، گاه سخن سرایی بود
از چه این گونه لب فرو بستی؟
دوستان تو سوگوار تو اند
همه لب تشنه و خمار تو اند
شعله در سینه، بال و پر سوزان
شمع و پروانه‌ی مزار تو اند!





استاد به معنای واقعی کلمه استاد دانشگاه بود

خدا بخش سعادت

مطلبی برای دانش‌جویان داشته باشد. اهمیت دادن به فهم و نه به از برکردن: سؤال‌های امتحان‌های استاد طوری بود که باید دانش‌جو مطلب را فهمیده باشد و بتواند تحلیل کند اگر نه خواندن میخائیک و طوطی‌وار بری استاد ارزشی نداشت. اخلاق عالی: استاد ظاهراً جدی به نظر می‌رسید، در جایی که لازم بود جدی هم بود، مقررات، اصول و ضوابط را زیر پا نمی‌کرد؛ اما در روابط بین فردی نهایت مهربان و شوخ‌طبع بود، خنده‌های ملیح و نمکین استاد هرگز یادمان نمی‌رود. تدریس از جان و دل: من این مرد آهنین، متین و بزرگ را بارها دیدم که در موقع تدریس اشک می‌ریخت و به احساس درونی‌اش اجازه می‌داد که چون نسیم دل‌انگیز بهاری بر طبع دانش‌جویانش هم جاری باشد و گریه از آن همه بغض‌های فرورده باز کند و بگوید عزیزانم چه قدر به خاطر شما تلاش می‌کنم و به شما عشق می‌ورزم. این به این معناست که درس‌های استاد از عمق روح بزرگ و دل پاکش بود. استاد به تدریس و دانش‌جویانش عشق می‌ورزید: در زندگی استاد چیزی مهم‌تر از دانش‌جویان و تدریسش نبود. بارها برایش زنگ می‌آمد که فلان کار ضرور است، استاد می‌گفت من درس را ترک نمی‌توانم، این کار وظیفه‌ام است اما آن کار ضرور است اما وظیفه نیست. خدایا جای استاد عزیز را در جنت‌الفردوس قرار بده!

منضبط بودن و وقت‌شناسی: ضمن دانش گسترده و تخصصی، استاد بسیار منضبط، وقت‌شناس و پاینده به وظیفه بود، من در چند سال دانش‌جویی، یکبار ندیدم استاد پنج دقیقه زودتر از صنف بیرون شده باشد، همین قسم یک دقیقه دیرتر هم نمی‌آمد. می‌گفت همیشه نیم یا یک ساعت زودتر از وقت لازم، از خانه روان می‌شوم تا مبدا به خاطر شلوغی یا کدام کاری به صنف دیر برسم. کنترل درست صنف: در کنترل و نظم صنف شاید استاد، ماندنی نداشت، ظاهراً این کار سخت‌گیری به نظر می‌رسد اما یک معلم، خوب می‌داند که بدون کنترل درست صنف، تدریس خوب ممکن نیست. نداشتن تعصب: در محیطی که ما زندگی می‌کنیم شاید انسان بی‌تعصب دیوانه دیده شود اما من در دوره‌ی دانش‌جویی یک مورد را ندیدم که نشان از تعصب استاد در مسایل منطقی، نژادی، زبانی، دینی یا مذهبی باشد. برای او اصول دانشگاهی، مقررات، تلاش دانش‌جو و انسانیت بسیار با معنا بود. استاد کاملاً دین‌دار بود اما یکبار ندیدم استاد به عقیده‌ی کسی، مذهبی یا مردمی کم‌ترین بی‌احترامی کرده باشد. دوری از بحث‌های بی‌مورد: استاد به وقت اهمیت زیاد می‌داد، بحث‌های بیرون از موضوع در صنف استاد جای نداشت. آمادگی کامل به تدریس: استاد همیشه با آمادگی کامل به صنف می‌آمد. به سخن خود استاد، برای هر درس از چهار ساعت تا هشت ساعت و گاهی هفته‌ها وقت می‌گذاشت تا نوترین و بروزترین

استاد رهیاب کاملاً دارای شخصیت علمی و دانشگاهی بود و سخت‌باورمند و ملتزم به اصول علمی و دانشگاهی. استاد هم از نگاه دانش و هم از نگاه شخصیتی فرد آکادمیک و دانشگاهی بود. در این‌جا به چند موردی که خودم در وجود استاد دیدم اشاره می‌کنم. دانش گسترده: استاد در بخش‌های مختلف دانش ادبی مهارت و تخصص داشت. هرچند نقد ادبی، نظریه‌دینی و سبک‌شناسی حوزه‌ی اصلی کار استاد بود؛ اما به همان اندازه دستور زبان، زبان‌شناسی، فنون ادبی، آیین نگارش و ویرایش، تصوف و عرفان و ... را خوب فراگرفته بود و بهتر از هر کسی هضم کرده بود. داشتن دانش آفاقی: در کنار دانش ادبی استاد فلسفه‌ی شرق و غرب را خوب می‌دانست، از تاریخ، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، هرمنوتیک، نظریه‌های معرفتی و دینی به درستی آگاهی داشت و دانستن این دانش‌ها را برای درک بهتر ادبیات و تحلیل متن‌های ادبی لازم می‌دانست. او فیلسوف، جامعه‌شناس یا روان‌شناس نبود؛ چون رشته‌اش نبود؛ اما با نظریه‌های این دانش‌ها خوب آشنا بود. گاهی در صنف بحث‌های فلسفی پیش می‌آمد یا موضوع مرتبط به فلسفه بود استاد آرنج دست چپش را به میز تکیه می‌داد و نگاهی به سقف صنف می‌انداخت آن‌گاه به سخن می‌پرداخت و بعد به پیش صنف قدم می‌زد چنان مبسوط، قابل فهم و روان توضیح می‌داد که ما فکر می‌کردیم رشته‌ی استاد فلسفه است. همین قسم در روان‌شناسی یا جامعه‌شناسی، یا معرفت‌شناسی، نظریه‌های در باب دین.



استاد مسلمان مؤمن بود



می گفت هر کس با معرفت، موقعیت و فرهنگ خودش مسایل دینی را تبیین می کند. استاد به صنف بارها می گفت اگر شما در یک جامعه بی دین به دنیا می آمدید مطمئناً که بی دین بودید و اگر در اسرائیل می بودید یک یهودی. این سخن ها را به خاطر این می گفت که ای بسا موردها آن چه را خود ما برداشت دینی می دانیم و باور داریم که راه درست رفته ایم، بعدها معلوم شده است که نادرست بوده.

از این سخنان نباید این طور برداشت کرد که صنف استاد درس دینی یا صنف ایدیولوژیکی بوده است. در ادبیات موضوعات دینی بسیار است و از روی نیاز باید سخن می گفت. اگر نه هیچ صنف استاد صنف تربیه ایدیولوژیکی دانش جویان نبود، به گفته ی محمد رضا صنف استاد صنف تمرین تفکر بود و صنف کاملاً با سقف باز بود هر نوع سوال مرتبط به درس و موضوع مجاز بود و استاد اجازه می داد که دانش جو انتقادی به مسایل نگاه کند. برخلاف کسانی که کوچکترین دوری از فهم خودش را یا کفر می دانست یا نادانی.

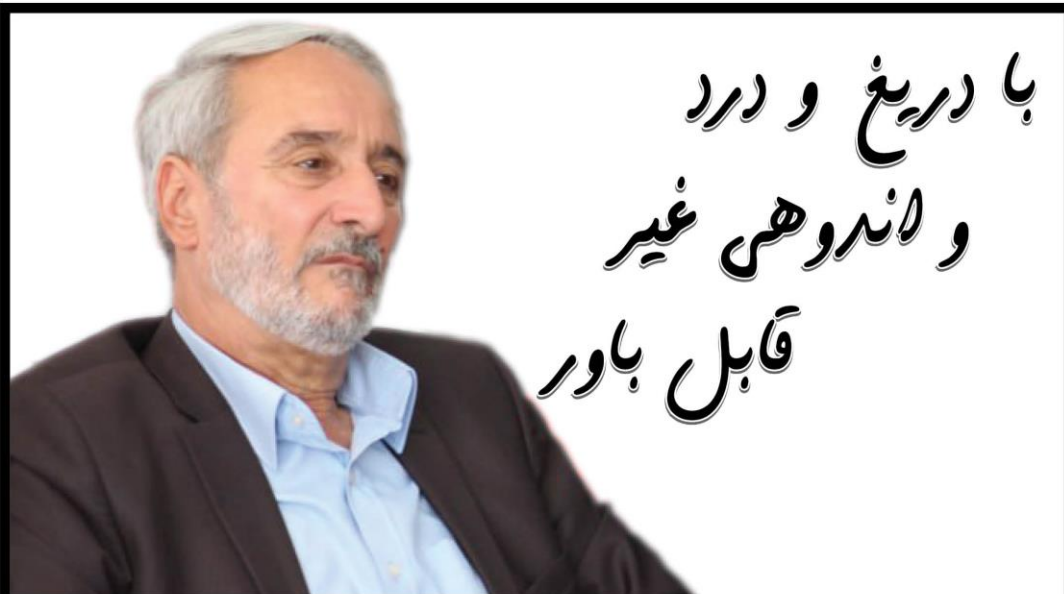
استاد یک سالک مدرن بود، یادش جاویدان باد!

میانرو و روشن فکر بود، به عقیده، دین، مذهب، زبان و لهجه ی هیچ کسی به چشم بی احترامی نمی دید و چه بسا که سینه ی باز برای پذیرش چیزهای درست از عقاید دیگران داشت. به بزرگان و دانشمندان عقاید یا مذهب های دیگر به چشم احترام می دید و یاد می کرد: بارها در صنف از مقام علمی شهید مطهری و آیت الله خمینی مثال می گفت. روزی درباره ی آیت الله خمینی می گفت این آدم سخت با قرآن مانوس بوده است هر وقت سخن رانی اش را گوش می کنم بسیار به زبان ساده و روان صحبت می کند و اگر آدم، علمی از قرآن داشته باشد می داند که چقدر با قرآن مانوس بوده است.

اما برخلاف، می بینیم دین دارانی را که به جز خود و آنچه قبول دارند هیچ چیزی را قبول ندارند و خود را سخت مجبور می دانند که حتا به قیمت کشتن هم که شده دیگران را مثل خود کنند و دایره ی دین را به سان چشمانش تنگ کرده اند؛ اما استاد بارها می گفت این طور هم نیست که ما فکر کنیم دیگران هیچ دلیل و منطقی برای دین یا مذهب خود ندارد به همین اندازه که ما باورمند به دین و مذهب خود هستیم، دیگران هم استدلال خود را دارد و

استاد انسان دین دار و مؤمن بود، پای بند به اصول، احکام، عبادات و اخلاقیات. او مسلمانی را لقلقه ی زبان نمی دانست، بلکه در عمل مسلمان بود. از نظر استاد معیار مسلمانی راستی، درست کرداری و نیکی رساندن به دیگران است. عبادت خشک و خالی دردی را دوا نمی کند، عبادت ما باید ما را اصلاح کند، هر کس خودش می تواند خود را محک بزند اگر در وظیفه صادق بود، دروغ نمی گفت، غیبت و تهمت در دهانش نبود او مسلمان است. استاد بارها می گفت آن معلمی که به صنف دیر می آید وقت شاگردان را ضایع می کند تا نماز بخواند، ظلم کرده است، روزه داری که در صنف نانوایی، نوبت را مراعات نمی کند، روزه دار نیست. صاحب منصبی که در وظیفه صادق نیست مسلمان نیست، مسلمانی که به دیگران آزار می رساند، مسلمان نیست. یادم هست در این مورد قصه یی از یک عارف می گفت که نامش به ذهنم نیست: روزی این عارف طرف مسجد می رفت در راه به زمین افتاد و دستش به در خانه ی همسایه خورد و صدای در بلند شد، این عارف به خاطر این کار بی اختیارش از همسایه بسیار معذرت خواست.

استاد نمونه ی کامل یک مسلمان معتدل و



با دروغ و درد و لاندروهي غير قابل باور

پروفیسور محمد ناصر رهیاب از میان ما پرکشید!

محمد ناصر استاد استادان هرات، پژوهش‌گر بی‌بدیل و نویسنده‌ی توانا دارفانی را وداع گفت.

استادی که تا بود انجمن ادبی زنده به او بود، فاکولته‌ی ادبیات زنده به او بود و شور و اشتیاق استادان ادبیات، پژوهشگران ادبی و انجمنی‌یان هرات با بود او بود.

پروفیسور محمد ناصر رهیاب پژوهش‌های بسیار زیادی در کارنامه‌ی خود دارند، سپیده‌دم داستان‌نویسی در افغانستان، سبک‌وسبک‌شناسی، گره به باد مزن؛ شعر هنر زبانی زیبا، نقد ادبی و صدها مقاله‌ی پژوهشی دیگر بخشی از کارنامه‌ی ادبی حضرت استاد است.

پروفیسور رهیاب به عنوان سرمحقق در اکادمی علوم و مدیر مسوول مجله‌ی پژوهشی و وزین خراسان بود. ایشان از سال ۱۳۶۸ به مدت سی‌سال سمت استاد در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه هرات را داشتند و بیش از پنج سال در معاونیت علمی دانشگاه هرات راست‌کارانه و پرتوان کارکردند. ایشان پس از تقاعد قریب به پنج سال رییس دانشگاه غالب بودند و از سال ۱۳۷۶ تا کنون عضو برجسته‌ی هیأت ریسه‌ی انجمن ادبی هرات بودند.

پروفیسور محمد ناصر رهیاب از سال ۱۳۶۸ که به عنوان استاد از اکادمی علوم کابل به دانشگاه هرات آمد، تا کنون به رغم تحمل سختی‌ها و دشواری‌های فراوان هرگز و هرگز هرات و هراتیان را ترک نکرد. ایشان همیشه قوت قلبی برای همه‌ی استادان، دانشجویان، انجمنی‌یان، اهل ادب و فرهنگ هرات بودند. دریغا که آزاده‌مردی این‌چنین، بزرگ‌مردی بی‌بدیل و پژوهش‌گری کم‌نظیر یک باره‌گی از میان ما رخت بست. درگذشت این استاد فرزانه‌ی هرات، ضایعه‌ی بزرگی‌ست به جامعه‌ی دانشگاهی و ادبی- فرهنگی کشور.

بدین‌وسیله رییس و هیأت رهبری انجمن ادبی هرات، به خانواده‌ی بزرگ و معزز رهیاب، از فامیل محترم، دانشگاهی‌یان، انجمنی‌یان و تمامی اهل فرهنگ و ادب هرات، افغانستان و حوزه‌ی تمدنی زبان فارسی ابراز هم‌دردی و غم‌شریکی می‌نماید.

روح حضرت استاد شاد و جایگاه‌شان بهشت برین باد! انالله و انا الیه راجعون





چند یادداشت

کوتاه در مورد

مرحوم استاد رهیاب

انجمن ادبی هرات

با دریغ و درد و اندوهی غیر قابل باور، پروفیسور محمد ناصر رهیاب از میان ما پرکشید! محمد ناصر استاد استادان هرات، پژوهشگر بی‌بدیل و نویسنده‌ی توانا دارفانی را وداع گفت. استادی که تا بود انجمن ادبی زنده به او بود، فاکولته‌ی ادبیات زنده به او بود و شور و اشتیاق استادان ادبیات، پژوهشگران ادبی و انجمنی‌یان هرات با بود او بود.

پروفیسور محمد ناصر رهیاب پژوهش‌های بسیار زیادی در کارنامه‌ی خود دارند، سینه‌دم داستان‌نویسی در افغانستان، سبک‌وسبک‌شناسی، گره به باد مزن؛ شعر هنر زبانی زیبا، نقد ادبی و صدها مقاله‌ی پژوهشی دیگر بخشی از کارنامه‌ی ادبی حضرت استاد است.

پروفیسور رهیاب به عنوان سرمحقق در اکادمی علوم و مدیر مسوول مجله‌ی پژوهشی و وزین خراسان بود. ایشان از سال ۱۳۶۸ به مدت سی سال سمت استاد در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه هرات را داشتند و بیش از پنج سال در معاونیت علمی دانشگاه هرات راست‌کارانه و پرتوان کارکردند. ایشان پس از تقاعد قریب به پنج سال رییس

دانشگاه غالب بودند

و از سال ۱۳۷۶ تاکنون عضو

برجسته‌ی هیأت ریسه‌ی انجمن ادبی هرات بودند.

پروفیسور محمدناصر رهیاب از سال ۱۳۶۸ که به عنوان استاد از اکادمی علوم کابل به دانشگاه هرات آمد، تا کنون به رغم تحمل سختی‌ها و دشواری‌های فراوان هرگز و هرگز هرات و هراتیان را ترک نکرد. ایشان همیشه قوت قلبی برای همه‌ی استادان، دانشجویان، انجمنی‌یان، اهل ادب و فرهنگ هرات بودند.

دریغاً که ازآدمردی این‌چنین، بزرگ‌مردی بی‌بدیل و پژوهش‌گری کم‌نظیر یک باره‌گی از میان ما رخت بست. درگذشت این استاد فرزانه‌ی هرات، ضایعه‌ی بزرگیست به جامعه‌ی دانشگاهی و ادبی- فرهنگی کشور. بدین‌وسیله رییس و هیأت رهبری انجمن ادبی

هرات، به خانواده‌ی بزرگ و معزز رهیاب، از فامیل محترم، دانشگاهی‌یان، انجمنی‌یان و تمامی اهل فرهنگ و ادب هرات، افغانستان و حوزه‌ی تمدنی زبان فارسی ابراز هم‌دردی و غم‌شریکی می‌نماید.

روح حضرت استاد شاد و جایگاه‌شان بهشت برین باد! انالله و انا الیه راجعون

روح الامین امینی

«چه سود اما، دریغ و درد

در این تاریک‌نای کور بی‌روزن

در این شب‌های شوم‌اختر که قحطستان جاوید

است

همه دارایی ما، دولت ما، نور ما، چشم و چراغ ما

برفت از دست»

یکی از ستون‌های فرهنگ و ادبیات هرات

امروز فروریخت. استاد محمدناصر رهیاب مردی

دانا، حکیم و عیار بود که در این روزگار عسرت

پر کردن جای خالی‌اش بسیار دشوار است.

استاد رهیاب در چند دهه گذشته بر علاوه

تألیفات و پژوهش‌های ادبی در تربیت چند نسل

از استادان ادبیات دانشگاه هرات نقش مستقیم

داشت و همین‌طور بر نسلی از شاعران و

نویسندگان هرات و افغانستان تأثیر گذاشت.

نام استاد رهیاب در فهرست هیأت رهبری

انجمن ادبی هرات همواره نقطه‌انگیزی برای

این انجمن تاریخی بود و حضور همواره‌شان در

هرات دلگرمی اهل فرهنگ و ادبیات.

هرات نام استاد را در کنار بزرگان تاریخ خود

هیچ‌گاه از یاد نخواهد برد.

انجمن ادبی فدایی هروی خود را در این اندوه

بزرگ شریک می‌داند.

ادامه مطلب در صفحه بعدی ...



ادامه مطلب ...

نصیر مہرین

دردا کہ مرگ...

تجربہ بیست غم انگیز

غم انگیز

بہ سال‌ها و بہ سال‌ها و بہ سال‌ها... (احمد شاملو)

ناصر رھیاب فراورده‌های با ارزش بر جای نهاد و رفت. او عمر گران‌بها را صرف پژوهش‌های ادبی و تدریس به شاگردان نمود. در حوزه‌ی کار جمعی، در انجمن‌های فرهنگی حضور مثمر داشت. انجمن ادبی هرات که میراث بردار چهره‌ها و کارکردهای درخشان پیشینیان نیز است، نقش و حضور وی را غنیمت بزرگ می‌دانست.

وفات‌اش ضایعه است، شروع صنف دوم در دانشگاه، رشته‌ی ادبیات فارسی را انتخاب کرد و من رشته‌ی تاریخ را. مطالعه ناگسست و همیشه گی، از همان زمان ویژه‌گی‌های گذشت شب و روز او بود. وفات این شخصیت گرامی را به اعضای خانواده اش و به جامعه‌ی فرهنگی تسلیم می‌گویم.

جعفر رنجبر

استاد ناصر رھیاب عزیز هم رهسپار جاویدانگان فرهنگ و ادب شد. روحش شاد و یادش همیشه گرامی باد! با کمال اندوه و تأثر عمیق دیروز خبر شدیم که گلی از گلستان شعر و سخن، تحقیق و ادب از دیار جامی و جمع ما سفر کرد و دوستان و عزیزانش را در سوگ نشاناند.

درگذشت این استاد دانشور و سخن شناس، ادیب و محقق توانا و انسان متعهد و وفادار به ملت و مہین را به همه بازماندگان و ارادتمندان، دوستان و شاگردانش بخصوص برای هراتی‌های عزیزمان تسلیم می‌گویم. روحش شاد و سرای آخرتش آباد باد.

چی دشوار است در چنین روزهای تلخ و هجرت درختان گش شاخ فرهنگ و ادب یکی پی دگری فرو می‌غلند و باغ اندیشه و سخن به صحرای خشک و دلگیر مبدل می‌شود. پروفیسور رھیاب عزیز از نسل عشق و ادب و از راست قامتان دانش و تحقیق بود که در دشوار ترین شرایط ملت و مہین را ترک نکرد به تحقیق و تدریس در دانشگاه کابل و آکادمی علوم و دانشگاه هرات ادامه داد، بعلاوه آنکه هزاران شاگرد و محصل را تقدیم جامعه نمود، ده‌ها اثر ارزشمند تحقیقی و ادبی تهیه و تألیف نمود و صدها مقاله سودمند نگاشت و در

سیمناہای معتبر از نام و نشان کشور و وارث انصاری جامی شرکت نمود و افتخار آفرید. سال ۲۰۰۹ در ہمایش نوبتی استادان زبان فارسی که قرار بود از طرف (انجمن مطالعات کشورهای فارسی زبان) امریکہ در



کابل برگزار شود. بخاطر مشکلات امنیتی و نزدیک بودن به افغانستان و ایران در شهر لاهور پاکستان برگزار شد. به لطف دوستان مسوول، بنده هم دعوت شدم ضمناً از من خواهش نمودند که از افغانستان چند چهره ورزیده و استاد را معرفی و ہمہنگی نمایم. بنده هم استاد ناصر رھیاب و استاد زریاب و ... را معرفی نمودم. یکی دو استاد دگر بعلت درس‌ها و مشغولیت نتوانستند حضور بیابند. با وجود که بنده هم فرصت کافی برای اشتراک نداشتم ولی بخاطر لطف دوستان و علاقمند بودن دیدار از مزار استاد خلیلی در پشاور و برنامه انتقال بعدی آماده سفر شدم. مدت یک هفته برنامه سیمناہ استادان زبان فارسی در دانشگاه کهنسال لاهور ادامه داشت، که در زمان انگلیس‌ها ساخته شده بود. محل اقامت ما سه نفر در خوابگاه زیبای استادان ہمین دانشگاه بود که واقعاً محل شیک و آراسته و سرسبز و بزرگ بود.

بعد ختم سیمناہ منو استاد رھیاب و استاد زریاب عزیز در صحن باغ پهناور قدم میزدیم و از پیشرفت‌های این کشور در زمان استعمار پیر و ... سخن می‌گفتیم. بلی چند روز کہ با دو استاد عزیز و فرهیخته یکجا بودم هر کدام دریای از دانش و سخن، معرفت و لطافت بودند.

تقریباً بیشتر از پنجاه مہمان و استاد از کشورهای مختلف جهان حضور داشتند هر کدام داد سخن دادند و از ریشه‌ها و گذشته‌های مشترک زبان فارسی دری در بستر جغرافیایی بزرگ سخن گفتند. سخنرانی استاد زریاب

پیرامون داستان‌های مثنوی در امریکای لاتین بود کہ نویسنده معروف آن با الہام از یک داستان مثنوی داستان بلندش را نوشت و صاحب چند جایزه معتبر ادبی جهانی شد ... سخنرانی استاد رھیاب عزیز پیرامون حوزه ادبی هرات در زمان تیموری‌ها بود کہ صحبت این دو عزیز مورد توجه و تشویق دانشمندان قرار گرفت، مقاله منی ہیچمدان پیرامون استاد خلیلی و علامه اقبال بود.

روزی برنامه بازدید از مزار علامه اقبال لاهوری، کاخ‌های وارثان تیموری و نقاط دیدنی لاهور بود و با عزیزان قدم زدیم و عکس گرفتیم و با دانشمندان بزرگ کشورها آشنایی و معرفت حاصل نمودیم کہ هر کدام عشق و ارادت خاص به کشور باستانی ما داشتند. از خاطرات جالب آنکہ: با یکی از استادان کهنسال امریکایی آشنا شدم کہ به زبان شیوای فارسی صحبت می‌کرد با من از خاطرات سفر ظاهر شاه در زمان جان‌اف کندی در امریکہ صحبت کرد کہ، استاد خلیلی هم در این سفر ہمراه پادشاه بود. این استاد گفت: من آزمون جوان بودم و کارمند وزارت خارجه و ترجمان مہمانان مقرر شدم. چند بار با پادشاه افغانستان و استاد خلیلی به انگلیسی و فارسی صحبت کردم کہ برای پادشاه و استاد خلیلی صحبت کردن من به گویش دری جالب بود و تشویق کردند باری در صحبت پادشاه شما و کندی و استاد خلیلی حضور داشتیم، قبلاً ہیحت مہمانان به کندی معرفی شده بود. کندی به ظاهر شاه گفت: شنیدم کہ استاد خلیلی شاعر توانا است! می‌شود کہ یگان شعر از استاد خلیلی بشنوم و مترجم ما ترجمه نمایند! اتفاقاً استاد خلیلی یکی دو رباعی زیبای‌شان را خواندند و من ترجمه کردم و کندی خیلی تشویق کرد ... بعضاً کہ در صحن دانشگاه قدم می‌زدیم و یا دانشجویان دانشگاه پسر و دختر حضور می‌داشت، سخن بر سر سیه چشمان کشمیری می‌رفت، استاد زریاب عزیز بسی ظرایف و لطائف می‌گفت و لحظات مان را شاد سپری می‌کردیم.

روح هر دو استاد عزیز و نام آشنا جاویدانه شاد باد نبود هر دو انسان وارسته و خاکسار و عاشق وطن و فرهنگ و ادب ضایعه بزرگ و جبران ناپذیر است.

امید است کہ تک درخت‌های باقی مانده را در داخل و خارج بقدر شان رسیم کہ فردا داغ حسرت و نبود شان موربانه وار نابود مان نکند.

رنجبر: مؤسس کتابخانه استاد خلیل‌الله خلیلی





مولانا جامی را شاعری نشان دهد که یک سره مقلد بوده است و گفته است که مقام شاعری جامی چندان بلند نیست. استاد رهیاب در کتاب گره به باد مزن او را نقد و سخنانش را بی‌اساس اثبات کرده‌است. یا استاد در کتاب «سپیده‌دم داستان‌نویسی در افغانستان» آغازگران داستان در کشور را معرفی می‌کند و از کیفیت و جریان داستان‌نویسی سخن گفته است.

در کتاب سبک‌شناسی استاد تا حد توان کوشیده است در کنار دیگر بزرگان ادب پارسی، از نویسندگان و شاعران کشور سخن بگوید. در کتاب‌های سبک‌شناسی و نقد ادبی نوشته شده در ایران، شاهد و مثال از شاعران ایرانی آورده‌است و بدیهی هم هست؛ همین قسم استاد در آثارش تلاش کرده‌است از نویسندگان و شاعران خود کشور شاهد بیاورد. دیگر این که استاد خدمت به این دیار را فرض می‌دانست، به گفته‌ی خود استاد، بارها زمینه‌ی رفتن برایش مهیا بود؛ اما او عزت و افتخارش را خدمت به همین خاک می‌دانست و تا آخرین روز زندگی این‌جا به سر برد و با عزت زیست هرچند از جور روزگار خستگی‌ها و رنج‌ها کشید!

استاد به همین خاطر، کتاب‌ها و مقاله‌ها نوشت. منظور از نوشتن کتاب‌هایش این بود که ما باید تلاش کنیم تا حد توان به خود تکیه کنیم همیشه ریزه‌خوار دیگران بودن ننگ است. تلاش کنیم از علم دیگران براساس نیاز خود استفاده کنیم و مهم‌تر از همه توانایی درک و تحلیل عرضه‌های دیگران را با نگاه انتقادی داشته باشیم.

تا جایی که من خیر دارم نخستین‌بار استاد رهیاب نوشتن کتاب در زمینه‌های سبک‌شناسی، نقد ادبی و نظریه‌ی ادبی را در کشور آغاز کرد و قبلاً کتابی نوشته نشده است؛ مگر کتاب بسیار نازکی در نقد ادبی یکی از استادان دانشگاه کابل-نামش یادم نیست- نوشته بود.

استاد به خاطر معرفی داشته‌های این سرزمین و فرهنگ حوزه‌ی تمدنی پارسی مقاله‌ها نوشت، بعضی از مقاله‌ها یا کتاب‌ها فقط در رد گفته‌های مغرضانه‌ی دیگران بوده است؛ به‌طور مثال کتاب «گره به باد مزن» را در نقد و رد گفته‌های نجیب مایل هروی در کتاب «شیخ عبدالرحمان جامی» نوشته‌است. مایل هروی در این کتاب تلاش کرده است

استاد عاشق میهن و دیارش بود، این عشق در گفتار، نوشتار و رفتارش دیده می‌شد و در تلاش‌هایش تجلی کرده‌است، استاد مجسمه‌ی تلاش بود. خود استاد بارها به صنف می‌گفت من به خاطر همین‌جای‌گاه استادی، بسیار زحمت کشیدم، شب‌ها بیدار ماندم، کتاب خواندم، تحقیق کردم. این‌طوری نبود که یک‌شبه رهیاب شدم باشم. این تلاش‌ها هم برای خودم بوده هم خدمت‌گزاری به سرزمین و دیاری که از آب، نان، هوا و دیگر نعمت‌هایش استفاده می‌کنم، و این رسالت مهم‌تر است، اگر از این جهان چیزی می‌گیریم باید چیزی اضافه هم بکنیم. همیشه می‌گفت این کشور به تلاش ما، به کار و به بازوان پرتوان ما سخت نیازمند است؛ از این‌رو اول باید نهایت تلاش کنیم تا بازوان توانمند داشته باشیم و این نیرو را در آبادی این سرزمین، این زادگاه به کار ببریم. به نظر استاد هیچ کشوری بیرونی و هیچ استعماری جز هدف شخصی، به این کشور خدمت نمی‌کند و کشور را آباد نمی‌کند، این خود ما هستیم که برای میهن خود چه کار می‌کنیم.





چی می‌شد مرگ از تصمیم خود این بار برمی‌گشت؟

استاد محمد ناصر رهیاب علاوه بر کارهای ماندگار ادبی و پژوهشی که کرده‌است دارای شخصیتی با قدرت و با صلابت بود، شخصیتی با اقتدار که هر جمع را مجذوب و متأثر خود می‌کرد و محراق توجه نشست‌های ادبی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بود. حضور و سخن‌رانی‌های پر جذب و عالمانه او در نشست‌های ادبی و فرهنگی در هرات، اشتیاق همه را به ادبیات و شعر فزونی می‌داد. پروفیسور محمد ناصر رهیاب تکیه‌گاه و رهبر هزاران دانش‌آموخته و دانش‌جوی ادبیات پارسی، به روز یک‌شنبه ۸ دلو ۱۴۰۲ هجری خورشیدی درگذشت. روان‌اش شاد باد!

پروفیسور محمد ناصر رهیاب از سال ۱۳۷۶ عضو هیأت ریسه انجمن ادبی هرات و نزدیک به شش‌سال رییس دانش‌گاه غالب هرات بود. پروفیسور رهیاب آثار ادبی و پژوهشی زیادی را از جمله «سپیده دم داستان‌نویسی»، «شعر هنر زبانی زیبا»، «نقد ادبی»، «سبک و سبک‌شناسی»... به چاپ رسانده است که در پژوهش و ادبیات در افغانستان بی‌بدیل هستند، از استاد رهیاب صدها مقاله ادبی-پژوهشی نیز به چاپ رسیده‌است، نثر استاد رهیاب زیبایی و شیوایی خاص و منحصر به فرد خودش را دارد او با واژه‌های سره پارسی در نثر، علاوه بر انتقال مفاهیم، زیبایی را خلق می‌کند.

پروفیسور محمد ناصر رهیاب در سوم عقرب سال ۱۳۳۳ در روستای برناباد شهرستان غوریان هرات چشم به دنیا گشود، او تحصیلات عالی را تا مقطع کارشناسی ارشد در رشته ادبیات پارسی در دانش‌گاه کابل به پایان رساند، استاد رهیاب مدتی در آکادمی علوم افغانستان وظیفه داشت، هم‌چنان مدیر مسؤول مجله خراسان، ارگان نشراتی آکادمی علوم افغانستان بود، پروفیسور محمد ناصر رهیاب مدتی به عنوان استاد در انستیتوت تربیه معلم سیدجمال الدین و تربیه معلم هرات تدریس نمود، سپس از سال ۱۳۶۸ به مدت سی‌سال استاد و بیش‌تر از پنج‌سال معاون علمی دانش‌گاه هرات بود.

کارگاه آموزشی

استراتژی بی‌طرفی و نقش آن در سیاست خارجی



شورای متخصصان هرات کارگاه دو روزه‌ای تحت عنوان "استراتژی بی‌طرفی و نقش آن در سیاست خارجی" را در مقر شورا دایر نمود.

این کارگاه توسط عبدالرحمن کریمی استاد پوهنتون/ دانشگاه تدریس گردید. این کارگاه برای شماری از دانشجویان علاقه‌مند از بخش ذکور دایر گردید که روز چهارشنبه (۲۹ قوس) با توزیع تصدیق‌نامه به اشتراک کنندگان خاتمه یافت.

شورای متخصصان هرات همواره در تلاش بوده است، که برای بلند بردن سطح آگاهی و ظرفیت‌سازی جوانان برنامه‌های مختلف را در عرصه‌های گوناگون دایر کند.

شورای متخصصان برای دست‌یابی به این هدف‌هاش امروز این برنامه را برای شماری از جوانان برگزار نمود.

مسئولان هدف از برگزاری این برنامه آموزشی را آگاهی هر چه بیشتر جوانان در استراتژی بی‌طرفی و نقش آن در سیاست خارجی عنوان می‌کنند.

محمد رفیق شهیر رئیس شورای متخصصان هرات طی یک صحبتی در ختم این برنامه گفت: «هر قدر که امنیت و ثبات دوام پیدا کند به نفع ملت است. حال هم باید ما به خاطر منفعت کشور خود وضعیت‌های دشوار را تحمل کرده تا بتوانیم به یک کشور با ثبات با امنیت کامل و دور از هر نوع مشکل دست یابیم.»

در همین حال این برنامه‌های آموزشی مورد استقبال جوانان قرار گرفته طوری که همواره شاهد حضور پر رنگ این جوانان در کارگاه‌های برگزار شده از سوی شورای متخصصان هستیم.

از سویی هم عبدالرحمن کریمی که مسوولیت تدریس را در این مدت دو روز به دوش داشت می‌گوید: «افزایش سطح آگاهی و سواد سیاسی، باعث رشد و استعداد فردی شده و برای فرد زمینه تحلیل و تجزیه مباحث سیاسی مختلفی را می‌دهد.

وی در گفتگو با اخبار روز گفت، اشتراک در برنامه‌های ارتقا ظرفیت به توانایی فرد افزوده و او را به عنوان یک فرد پر توان وارد جامعه می‌سازد. بنا براین اشتراک در این برنامه‌ها فواید فوق را به دنبال دارد.

او همچنان می‌افزاید: «شناخت استراتژی‌های موجود در سیاست خارجی کشورها برای هر فردی از جامعه علاوه بر مفیدیت موضوع، تلاشی برای آگاهی و درک درست از وضعیت کشور در قبال سایر کشورها می‌باشد.» باید گفت که در این مدت دو روز روی موضوعاتی چون انواع استراتژی در سیاست خارجی، انواع استراتژی بی‌طرفی در سیاست خارجی، اصول استراتژی بی‌طرفی در سیاست خارجی، عوامل انتخاب استراتژی بی‌طرفی در سیاست خارجی، مزایا و عیب‌های استراتژی بی‌طرفی در سیاست خارجی بحث شد.

کارگاه آموزشی

نقش تکنالوژی در تعلیم و تربیه



شورای متخصصان هرات به سلسله کارگاه‌های دیگر خود این بار، کارگاهی را تحت عنوان «نقش تکنالوژی در تعلیم و تربیه» برگزار نمود. این کارگاه به مدت دو روز چهارشنبه (۲۷ جدی) و (پنجشنبه ۲۸ جدی) توسط محترم مسعود بهره، استاد پوهنتون / دانشگاه تدریس گردید. این کارگاه روز پنجشنبه با توزیع تصدیق‌نامه برای بیست تن از جوانان بخش ذکور خاتمه یافت.

شورای متخصصان هرات در کنار سایر اهداف خود همواره در تلاش بلند بردن سطح آگاهی جوانان و ظرفیت سازی برای جوانان بوده است. طوری که همه شاهد هستیم شورای متخصصان هرات از همان آغاز فعالیت‌اش کارگاه‌های متفاوتی را در عرصه‌های مختلف دایر نموده است. هدف از برگزاری این کارگاه بلند بردن سطح آگاهی و ظرفیت سازی عنوان شده است.

محمد رفیق شهیر رییس شورای متخصصان هرات طی یک صحبتی در آغاز برنامه در مورد اهمیت تکنالوژی صحبت نمود و در ادامه گفت: «تکنالوژی در همه‌ی عرصه‌ها مهم است و امروز بدون تکنالوژی هیچ کاری انجام نمی‌شود. خوب است که زمینه‌ی آموزش در مورد تکنالوژی مساعد گردد تا در آینده‌ها شاهد یک افغانستان آباد باشیم.»

در همین حال مسعود بهره که مسوولیت تدریس این برنامه را داشت می‌گوید: «هدف از اجرای این برنامه بلند بردن سطح آگاهی جوانان از پروسه تعلیم و تربیه - نقش جوانان در این پروسه و نیز اینکه چگونه این پروسه و توسط چی ابزار تکنالوژی اجرا می‌گردد.»

وی در ادامه گفت برنامه‌های از این قبیل می‌تواند برای جوانان عزیز خیلی مؤثر و مفید واقع شده و در جهت بلند بردن سطح آگاهی ایشان و نیز انگیزه دهی خیلی مؤثر است.

آقای بهره می‌گوید: «محتویات این برنامه از طریق سلایدهای آماده شده به اشتراک کنندگان ارایه می‌گردد و در این میان حداقل سه فعالیت صنفی نیز به انجام می‌رسد که بصورت فردی و یا گروهی است.»

معرفی پروسه تعلیم و تربیه، نحوه به انجام رساندن پروسه تعلیم و تربیه، وظایف ما در قبال تعلیم و تربیه درست، نقش تکنالوژی در پروسه تعلیم و تربیه، نقش تکنالوژی در پروسه یاد دهی و یادگیری، ابزار معتبر تکنالوژی در پروسه تدریس، آموزش آنلاین و چالش‌های سر راه استفاده از تکنالوژی در پروسه تدریس از جمله مواردند که در این مدت دو روز روی آن بحث گردید.

مرگ چه نزدیک است!

خدا بخش سعادت



دقیق یادم نیست، شاید دو ماه اما استاد با آن که از نگاه جسمی روز چهارشنبه برای ثبت نام یکی پیش رفتم به دانشگاه غالب، دفتر هم‌چنان پرتوان و صحتمند به نظر از دوستان باز هم به دانشگاه غالب استاد. چند دقیقه‌ی کنار استاد می‌رسید از نگاه روحی نهایت خسته رفتم، بعد از مسؤول ثبت نام مراجعان نشستم. استاد از کارم پرسید و بعد بود تا جایی که هیچ‌وقت استاد را تا پرسیدم استاد به دفترش هست یا به شوخی گفت: «بسیار نام خدا این اندازه خسته ندیده بودم. جرأت نه، گفت نه استاد ساعت سه تشریف می‌آورند، با خود گفتم یک وقت دیگر سر حال هستی، مثلی که با شرایط نکردم بگویم استاد هم‌چنان که شما خسته هستید من هم. این خستگی خوب ساختی»، گفتم استاد شرایط استاد تا هنوز خوب یادم است، تا چیزیست که دست ما نیست، فقط تا آخرین دیدار همان شد و دیگر آن دست‌وپا می‌زنیم برای زنده ماندن؛ مدت‌ها ذهنم درگیر بود، هفته‌ی قبل تمثال خرد، حکمت و دانش را ندیدم.

مرگ چه نزدیک است!





ره‌آورد فسر ازین پایگاه رویاب

به‌نام نگارنده‌ی نقش این کارگاه

ساعت متن شناسی است این سمستر کلاس درسی ما را خارج از ساختمان قدیمی دانشگاه و در اتاق‌های سمت جنوب در سایه درختان ناژو جابه‌جا کرده‌اند. هم‌صنفی‌ها فضل‌الرحمن فقیهی، محمدالله افضلی، احمد ضیاء رفعت، ناصر یوسفی، رفیع محمودی، عبدالرازق پدرام، احسان اقبال، آصف سعیدی و... همه منتظر استاد اند. بیشتر دانشجویان آن سمستر از مهاجرین عودت نموده به دیار بودند، البته در آن زمان صنف دخترها که شامل استادان امروز چون مریم ظریف، ماه‌جبین عمر و دیگران را تشکیل می‌داد، جدا از پسرها بود. این سمستر استاد رویاب در کنار نظریه ادبی متن شناسی را نیز تدریس می‌کنند. بعد از ابیات مقدمه مثنوی معنوی که چیزی حدود یک‌چهارم سمستر زمان را دربر گرفت اکنون قصیده «مرأة‌الصفاء» از خاقانی را شروع کرده‌ایم با همه غنای محتوایی‌اش. خوب می‌دانیم خاقانی است دیگر با شعری مملو از آیات، احادیث، مفاهیم دینی، اصطلاحات عرفانی،

فلسفی، حکمی، منطقی، تا نجوم و ملل و نحل و... به ویژه در این قصیده که در آن با آمیزه از عرفان و شریعت مواجه‌ایم. من همیشه به دانشجویانم گفته‌ام که (خاقانی عظمت شعر فارسی است). دانشجویان در ساعات درس استاد رویاب همه حاضر اند و این حضور بدون شک قبل از شروع ساعت درسی است. طبق معمول استاد سر ساعت تشریف می‌آورند و بعد شروع درس، کسی اجازه ورود ندارد. استاد با چهره جذاب و سر و ریش مرتب با کت و شلواری نیم رنگ و پیراهنی روشن وارد کلاس می‌شوند. مانند همیشه پرنرژ و با لبخند و احوال‌پرسی شروع به درس می‌کنند. مهربانی و ابهت آمیزه است از شخصیت استاد رویاب، همه دانشجویان در این ساعت به صورت خاص تمرکز بر درس استاد دارند حتی آنانیکه کمتر دغدغه‌شان درس است. استاد طبق عادت‌شان با راه رفتن درس را آغاز می‌کنند. همه ما علاوه بر حضور فیزیکی، ذهناً نیز حضور داریم و با دقت گوش می‌کنیم و یادداشت برمی‌داریم. استاد با تمرکز

بر متن شروع به تفسیر ابیات قصیده می‌کنند. در آن زمان از اسلاید و پروژکتور خبری نبود و استاد یادداشتهای کوچکی تیتروار تهیه می‌کردند که گاهی به آن نظری می‌انداختند. نخست به توضیح مبسوط و گسترده اصطلاحات که در شعر خاقانی حوزه وسیعی را در بر می‌گیرد می‌پردازند، سپس با بازگشایی تلمیحات، تفسیر متن را کامل می‌کنند. گاهی با استفاده از درگاه‌های تفسیری متن به تأویل می‌رسند و زمانی هم با تمرکز بر عناصر ادبی و تبیین ترفندهای زیبایی شناختی و تشخیص هنجارها و ساختارهای موسیقی ساز، کار به نقد و ارزش‌گذاری می‌انجامد. تا نگاه می‌کنیم ساعت رو به اختتام است و استاد با لحن شیرین، «شما سلامت باشید» را می‌گویند و خدا حافظی می‌کنند. ما آن لذت متن را که گفته‌اند، اینجا تجربه کرده‌ایم. مهم‌ترین ممیزه درس استاد رویاب آمادگی و اشراف‌شان بر موضوع بود که سخت اطمینان خاطر مخاطب را فراهم می‌کرد.

ادامه مطلب در صفحه بعدی...

ادامه مطلب ...

این ویژگی بارز استاد بود که هیچ زمان بدون آمادگی تدریس نمی‌کردند در حالیکه می‌توانستند با توجه به داشته‌های شان از عهده این مهم برآیند اما به قول خودشان ترجیح می‌دادند درس ندهند تا اینکه بدون آمادگی حاضر به درس شوند.

ممیزه دیگر استاد انتخاب زبان معیار برای تدریس و استفاده از ترمینالوژی مشخص ادبیات شناسی بود که خود موجب ارتقای سطح فهم دانشجویان می‌گردید. ویژگی دیگر استاد، حاکمیت تام و تمام بر فضای کلاس بود چنانکه حضور جدی‌شان در تمام فضا جاری می‌گردید. استاد هیچ زمان در صنف جدای موضوع درس صحبت نمی‌کردند و اگر هم به بیان خاطره می‌پرداختند قطعاً در ارتباط به موضوع درس تعریف می‌شد. بحث و گفتگو یکی از مؤلفه‌های درس بود که با سعه صدر از جانب استاد استقبال می‌شد. اینها بود که در ذهن‌ها و زبان‌ها از ایشان استادی تمام عیار و الگو تصویر کرد. نسبت زیبای دانشجویی و استادی با استاد رهیاب و تعریف آن حریم‌ها در رفتار چقدر لذت بخش است به‌خصوص حالا که همکارشان هستیم و با حفظ آن نسبت، رابطه دوستی و هم‌کاری نیز علاوه گردیده. استاد رهیاب با آن جایگاه رفیع علمی و تجربی، مورد احترام همه در دیپارتمنت استند، به‌ویژه که تعداد زیادی از اعضا، افتخار شاگردی‌شان را داشته‌اند به اضافه ما که تازه به این جمع پیوستیم. حرف استاد به‌عنوان پشتوانه علمی و معنوی این کانون حرف اول و آخر است و نظرشان با ضرس قاطع مورد پذیرش همگی است و این زیبایی خاص خودش را دارد. در طول مدت تدریس، هم‌کاری‌ها و روابط مان با استاد عمیق‌تر و معنا دارتر می‌گردد و در حوزه‌های پژوهش بیشتر از تجارب ارزنده‌شان استفاده می‌کنیم تا اینکه با استاد منیر رهسپار تحصیل می‌شویم. دوره اول که ماستری باشد به پایان می‌رسد و با همت استاد و دیگر هم‌کاران دیپارتمنت که موافقه نمودند، ما توانستیم به‌صورت پیوسته مقطع دکترا را نیز به انجام رسانیم. از تحصیل برگشتیم و با ایجاد برنامه ماستری در دانشکده هم‌کاری مان با استاد رهیاب در این بخش نیز گسترش یافت. حالا علاوه بر برنامه لیسانس در بخش ماستری نیز که بعد از اوقات رسمی است، استاد را با خود داریم. آخر ایشان یکی از پایه‌های جدی تدریس در بخش ماستری استند. اکنون زمان بیشتری را با استاد می‌گذرانیم و با تمرکز

بر پایان‌نامه‌های دانشجویان این مقطع و ترتیب برنامه‌های درسی بیشتر از حضور استاد استفاده می‌کنیم. بودن در کنار استاد و مستفید شدن از مصاحبت و محبت‌شان غنیمی است ارزشمند.

مدت زیادی نمی‌گذرد که با افسوس دوره کاری‌شان در دانشگاه به حکم قانون بازنشستگی پایان می‌یابد اما از حضورشان در برنامه ماستری طبق قرارداد هم‌چنان بهره‌مندیم. حالا بیشتر حضور و دیدار استاد را غنمیت می‌شماریم. روزهای درسی من با استاد رهیاب یک‌جا است. درس من تمام شده و پنج دقیقه زودتر از کلاس بیرون شدم از بیرون در نگاه کردم دیدم هنوز پروژکتور روشن است و اسلاید کورس متون غنایی بر دیوار کلاس می‌تابد. استاد رهیاب اند دیگر و تا دقیقه آخر درس‌شان ادامه دارد. این کورس را استاد با تمرکز بر نظامی تدریس می‌کنند. در دهلیز دانشکده منتظرشان می‌ایستم تا چند دقیقه‌ای دیدار داشته باشیم. آخر این لحظات عزیز اند هر چند جدای رابطه کاری، دوستی و رفت و آمدهای خانوادگی ما به سال‌ها قبل برمی‌گردد که همواره دیدارشان را میسر می‌سازد.

علاوه بر آن دفتر ریاست دانشگاه غالب پیوسته میعادگاه دوستان و هیأت رهبری انجمن است که بر محور آن شمع گرد می‌آیند و دمی به دور از مشغله‌های روزگار آرامش می‌گیرند. استاد رهیاب با محبت تمام از پشت میزشان بلند می‌شوند و روی مبل‌ها در کنار ما می‌نشینند و با صحبت‌های شیرین‌شان بر گرمای جمع می‌افزایند. استاد دو جلد کتاب را از روی میز برمی‌دارند و طبق معمول قرارمان که هر کدام ما اگر از کتابی دو جلد داشتیم یک جلد را به طرف دیگر بدهد. با لحن خودمانی همیشه می‌گویند بیا که شانس داری دو جلد کتاب، و با خنده... نمی‌دانم چرا یادم نبود که دارم. گویا این دیدارها و این روزهای شیرین با تمام لحظات تکرار ناشدنی‌اش قرار است به انجامش نزدیک شود و شمع این جمع به خاموشی گراید.

روز مشایعت استاد بزرگوارم به خانه ابدی‌شان است. در مسجد جامع گازرگاه جمع کثیری گرد آمده‌اند، همه اینها در این مراسم از روی آگاهی شرکت کردند. می‌دانند که امروز نمادی از فرهنگ و دانش و صداقت را همراهی می‌کنند. هیچ‌کس به خاطر مصلحتی در مراسم حضور نیافته بلکه با تمام وجود احساس نیاز کرده تا به احترام این بزرگ‌مرد آزاده بیاید و تا آخر بنشیند و

به آنچه سخنرانان می‌گویند گوش دهند. از من به‌عنوان شاگردشان خواستند تا صحبت کنم و من در بخشی از صحبت‌ها از استاد رهیاب به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های فرهنگی تاریخ معاصر کشور یاد کردم. اکنون می‌خواهم به صورت فشرده بر مصداق‌های این تأثیرگذاری اشاره نمایم.

در عرصه تدریس استاد رهیاب در دیارمان ملقب به استاد استادان‌اند. اگر مدت زمانی نزدیک به چهار دهه فعالیت‌های علمی و ادبی‌شان را در نظر بگیریم در حوزه ادبیات تقریباً تمام استادانی که در مسند تدریس این رشته تکیه زده‌اند اکثرشان با شاگرد مستقیم استاد بوده‌اند و یا به‌صورت غیر مستقیم از دانش و تجربه استاد مستفید شده‌اند. نکته قابل اعتنا این‌که استاد صرفاً تدریس علم نکردند بلکه با رفتار و منش‌شان ارزش محوری، صداقت، محبت، عیاری و درست‌کاری را که از مؤلفه‌های اساسی فرهنگ است به مخاطبان آموختند و این یعنی تأثیرگذاری و تأثیرگذاری ایشان محدود به حوزه تدریس نبود، بلکه دغدغه بخش‌های اجتماعی و جامعه مدنی نیز استاد را به خود مصروف می‌ساخت چنانچه می‌توان به حضور فعال ایشان در جمع بنیان‌گزاران شورای متخصصان هرات یاد کرد. این نهاد با اعتبار که صدای رسای قشر تحصیل‌کرده و چیز فهم جامعه بود همواره در برابر فساد، ناپسامانی‌ها و تبعیض‌ها موضع سخت و شفاف داشت و استاد در سمت معاون آن شورا محکم و برنده ایستادند.

در کنار امور تدریس، حوزه پژوهش عرصه اصلی دیگر کارشان بود که از حضور فعال در آکادمی علوم افغانستان آغاز گردید و طی مدت کوتاهی یک پای جدی کنفرانس‌ها و سیمینارهای بودند که در بخش زبان و ادبیات فارسی برگزار می‌شد. سپس سمت مدیرمسوول مجله خراسان، ارگان نشراتی انستیتوت زبان و ادبیات دری را عهده‌دار گردیدند. استاد در این سمت طی شش سال توانستند تیراژ مجله خراسان را از دوصد شماره به شش هزار شماره ارتقا دهند و این یعنی وسعت دایره تأثیر بر مخاطبان در مرکز کشور. به‌قول خودشان این دوره درخشان‌ترین دوره کاری استاد بوده است. مهم‌ترین و پایاترین بخش در حوزه پژوهش، آثار ارزشمند ایشان است. آنچه استاد رهیاب طی این سال‌ها به رشته تحریر در آورده‌اند اگر با دید در زمانی بنگریم کارهای اساسی و منحصر به‌فرد بوده است.

ادامه مطلب در صفحه بعدی ...



ادامه مطلب ...



ارزش کار استاد بیشتر انتخاب و بدیع بودن موضوع پژوهش است چنانکه هر اثر شان در هر مقطع از زمان پاسخ‌گوی نیازهای میرم جامعه دانشگاهی بود. قبل از پرداختن به محتوای این آثار ارزشمند، دوست دارم از نشر زیبای استاد بگویم. استاد رهیاب در نگارش از شیوه خاص خودشان برخوردار اند تا آنجا که می‌توان برخی شاخصه‌های سبکی به آن قایل شد. سره نویسی از ممیزه‌های بارز نثرشان است. کاربرد برخی از واژه‌های زبان‌زد و تکرار آن مبین صدق کلامی و احساس باطنی نویسنده است. در برخی نوشتارها که خیلی بنیاد پژوهشی ندارند زبان چنان عاطفی می‌شود که مخاطب غرق لذت می‌گردد. این بحث البته ایجاب نوشتاری مستقل می‌نماید. از "سپیده دم داستان‌نویسی" آغاز می‌کنم که تحلیل جامعی است از وضعیت داستان‌نویسی در کشور. می‌بینیم که پیش از آن هیچ اثر مستقلی را در این زمینه نداشته‌ایم و تا اکنون هر کس که در حوزه داستان معاصر در کشور پژوهشی انجام می‌دهد به صورت قطع یکی از منابع کارش سپیده دم داستان‌نویسی است. در این اثر استاد با توانمندی ستودنی از وضعیت داستان‌نویسی در دوره معاصر آئینه‌داری می‌کنند. سبک‌شناسی اثر ارزشمند دیگر در حوزه ادبیات شناسی است که در زمان ایجاد این اثر جای خالی آن در تمام فضاهای آکادمیک در حوزه ادبیات شناسی محسوس بوده است، حتی در ایران بعد از سبک‌شناسی مرحوم بهار و سبک‌شناسی سیروس شمیسا اثر مستقل در این حوزه کمتر به چشم می‌خورد. ویژگی بارز این اثر انتخاب بیشتر نمونه‌های متن از آفرینشگران در قلمرو افغانستان است. در این اواخر گویا استاد کتاب سبک‌شناسی را باز نویسی نمودند و طبق گفته خودشان تغییرات چشم‌گیری را در آن وارد ساختند و در همین روزهای نزدیک به من گفتند که برای می‌فرستم تا از چشم دیگر نگاه شود که متأسفانه مجال فرستادن میسر نگردید. ان‌شاءالله که نسخه بازنویسی شده آن تجدید چاپ شود. اثر ارزشمند دیگر استاد "شعر هنرزیبایی زیبا" هر چند

دیرتر اقبال چاپ یافت اما از دو دهه قبل در دانشگاه تدریس می‌شد. این اثر که با تمرکز بر نظریات ادبی تحریر یافته باز در آن سال‌ها کاری بزرگ و تازه در حوزه ادبیات شناسی بود. اثر ارزشمند و جامع دیگر استاد "نقد ادبی" است که چند سالی می‌شود در دانشگاه تدریس می‌گردد. این اثر وزین امسال در سه جلد به زیور چاپ آراسته گشت. استاد در بخش نخست این اثر به چیستی و چرایی نقد پرداخته‌اند. سپس به تاریخ کوتاه نقد ادبی از یونان باستان تا دوره معاصر در غرب نظر افکنده شده است. در شرق نیز تاریخ نقد را در زبان عربی و سپس زبان فارسی پیش از اسلام و قلمرو بعد از اسلام تا دوره معاصر مرور نموده‌اند. بخش اصلی کتاب که تمرکز بر مکتب‌های ادبی غرب دارد به صورت مبسوط از قرن نوزده تا عصر حاضر جریان‌های عمده نقد ادبی مانند؛ نقد نو، فرمالیسم، ساختارگرایی، پسا ساخت‌گرایی، خواننده محور، جامعه شناسی و مارکسیسم، روان‌شناسی، هرمنوتیک، فمینیسم، تاریخ‌گرایی نوین و... را مورد بررسی قرار داده‌اند. در این اثر نیز نکته عطف باز انتخاب اکثر نمونه‌ها از آفرینش‌گران داخل قلمرو افغانستان است. متن در این بخش از کتاب به شیوه پرسش پاسخ نگارش یافته که جذابیت خاصی به اثر بخشیده است. اثر ارزشمند دیگر استاد رهیاب که جایش در این اواخر از آدرس پژوهشگران افغانستانی خالی بود "سامان‌گرایی در نوشتار دانشگاهی" است. استاد در این اثر شیوه‌های پژوهش را با معیارهای نوین پژوهش به صورت

**صبر بسیار بیاید پدر پیر فلک را
تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید
روان آن عیار مرد فرزانه شاد
و بهشت برین جایگاه اش باد**



کارگاه آموزشی: استراتژی بی طرفی و نقش آن در سیاست خارجی



کارگاه آموزشی: نقش تکنالوژی در تعلیم و تربیه

TAKHASOS

Monthly 186/187

دیگر دن کچھ نہ روز گوریوں میں گند
ماہیہ روز دن عالم، می سپاہ مش بہ گور



ماہنامہ
تخصص
ماہنامہ تخصص